

## سُورَةُ الْفَاتِحَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱

به نام خداوند بخشنده و مهربان ۱

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۲

سپاس و ستایش از آن خداست که مالک و صاحب اختیار جهانیان است؛ ۲

الرَّحِيمِ ۳

که بخشنده و مهربان است؛ ۳

إِيَّاكَ ۴

که مالک روزِ الدِّینِ ۴ (خدا یا،) تنها

نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۵

تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم. ۵

الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۶

ما را به راه راست هدایت فرما. ۶

الَّذِينَ ۷

راه کسانی که به آنان

أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ ۷

نعمت بخشیدی؛ آنان که مورد غضب (تو) قرار نگرفته‌اند

وَلَا الضَّالِّينَ ۸

و راه (راست) را گم‌نکرده‌اند. ۸

و هي «۷» آیات

۱. ای نام تو بهترین سرآغاز: همه‌ی ما کارها و تلاش‌هایمان را با استفاده از وسایل و نیروهای گوناگونی آغاز می‌کنیم. مثلاً هر روز، پیش از این‌که به مدرسه برویم، صبحانه می‌خوریم و با امید به نیروی جسمی و فکری خود راهی مدرسه می‌شویم؛ یا این‌که در هنگام سفر، از سلامت وسیله‌ی نقلیه‌ی خود مطمئن می‌شویم و با توجه به وضعیت مناسب جسمی و روحی خود، مسافرتان را آغاز می‌کنیم.

آری، هر کاری با کمک اسباب و وسایلی آغاز می‌شود؛ اما همه‌ی این اسباب و وسایل، پدیده‌هایی هستند که خدای جهان‌آفرین به وجود آورده و تنها با اجازه‌ی او انجام وظیفه می‌کنند. به همین سبب، آن خدای مهربان به بندگانش آموخته است که در آغاز هر کاری، پیش از توجه به اسباب و علل ظاهری آن کار، به سبب‌آفرین اصلی توجه کنند و از قدرت بی‌نهایت او کمک بخواهند؛ قدرتی که هیچ نیرویی در برابرش طاقت ایستادن ندارد و هر کاری را که بخواهد، انجام می‌دهد؛ خدایی که ما را بیشتر از هر کسی دوست دارد و می‌خواهد ما روز به روز موفق‌تر شویم. پس چه خوب است که همه‌ی ما در هر کاری، پیش از توجه به نیروها و وسایل ناپایدار دنیا، کارمان را با یاد و نام خدای فناپذیر و مهربان آغاز کنیم و همان‌طور که بر چیزهای محبوب خود نام‌هایی زیبا می‌گذاریم، امور مهم و دوست‌داشتنی‌مان را هم با نام «الله» که تمام زیبایی‌ها و خوبی‌ها از اوست، زینت بخشیم؛ خدایی که «رَحْمَن» یعنی بسیار مهربان است؛ بسیار مهربان‌تر از پدر و مادر عزیزمان؛ که از سر مهربانی و بی آن‌که به ما نیازی داشته باشد، به وجودمان آورد و مورد احترام خود قرار داد و نعمت‌هایش را از آسمان و زمین بر ما ارزانی کرد؛ نعمت دیدن، شنیدن، فکر کردن، راه رفتن؛ نعمت پیامبران و امامانی که راه خوشبخت شدن را به ما نشان می‌دهند؛ نعمت پدر و مادری مهربان که ما را از جان خود عزیزتر می‌شمردند؛ و هزاران نعمت دیگر که اگر لحظه‌ای به آن‌ها فکر کنیم، شگفت‌زده می‌شویم و زبانه‌ان ناخودآگاه به شکر آن خدای مهربان باز می‌شود. خدایی که «رَحِم» یعنی همیشه مهربان است و بهشت جاودان که با آن‌همه نعمت‌های زیبایش برای نیکوکاران آماده شده، نشانه‌ای از رحیم بودن اوست. آری، چه زیباست که پیش از هر کاری، دهان خود را به نام مبارک او خوشبو کرده، این آیه‌ی زیبای کتاب خدا را تلاوت کنیم: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ یعنی من کارهایم را با نام خدایی شروع می‌کنم که بسیار مهربان است و بندگان خویش را همیشه دوست دارد؛ در زندگی‌ام از او کمک می‌خواهم و تمام پشت‌کار و نیرویم را به کار می‌گیرم تا کارهایم را به بهترین شکل به انجام رسانم.

حضرت محمد ﷺ فرموده است: «هر کار مهمی که با نام خدا آغاز نشود، ناقص و بی‌نتیجه خواهد ماند.» همچنین امامان ما درباره‌ی شروع کارها با نام خدا سفارش‌های زیادی کرده و فرموده‌اند که پیش از غذا خوردن، وارد شدن به منزل، وضو گرفتن و سوار شدن بر وسیله‌ی نقلیه و هر کار دیگری حتماً ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ بگوییم تا خدا ما را در کارهایمان یاری کند. همچنین پیشوایان ما توصیه کرده‌اند که «بِسْمِ اللَّهِ» را بلند و شمرده بگوییم؛ نه آهسته و در دل. باید بدانیم که ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ در ابتدای همه‌ی سوره‌های قرآن آمده و از آیات آن سوره است؛ مگر سوره‌ی توبه که «بِسْمِ اللَّهِ» ندارد.

## سُورَةُ الْبَقَرَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشندهی مهربان

الْم ﴿١﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى

الف، لام، میم ۱ این کتاب با عظمت که هیچ شکّی در آن وجود ندارد

لِلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ

(و سراسر حقیقت است)، هدایتی برای پرهیزکاران است؛ همان کسانی که

الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ

به غیب ایمان دارند و نماز را کامل و بی نقص به جای می آورند و از آنچه به آنان روزی

يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ

داده ایم، (در راه خدا) اتفاق می کنند؛ ۳ هم آنان که به آنچه بر تو و آنچه

و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى

پیش از تو نازل شده است، ایمان دارند و به آخرت یقین دارند. ۴ آنان از هدایتی (بزرگ)

مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

از جانب پروردگارشان برخوردارند و ایشان اند که به هدف خود دست خواهند یافت. ۵

وهی «(۲۸۶) آیه

۲. راهنمای پرهیزکاران: سفره‌ای بزرگ گسترده شده است. غذاهای رنگارنگ و نوشیدنی‌های گوناگون با چشم و دل انسان بازی می‌کند. همه چیز برای بهره بردن از نعمت‌های خدا مهیاست. میهمانان فرا می‌رسند و با اشتها زیاد، مشغول به خوردن و نوشیدن می‌شوند؛ ولی یک نفر چیزی نمی‌خورد و عصبانی در گوشه‌ای نشسته است؛ نه تنها از خوردن غذا لذت نمی‌برد، از بوی غذاهای لذیذ نیز بدش می‌آید. از او می‌پرسی که چرا چیزی نمی‌خوری؟ در پاسخ می‌گوید که این غذاها خوب نیست؛ فاسد است و برای انسان ضرر دارد! بیشتر کنجکاو می‌شوی و پس از بررسی می‌فهمی که او بیمار است و نمی‌تواند از خوراکی‌های لذیذ و نوشیدنی‌های گوارا لذت ببرد؛ ولی به سبب غرور و تکبر حاضر نیست خود را مداوا کند، و از غذاها عیب می‌گیرد!

همان‌طور که خدای بزرگ، انواع غذاهای رنگارنگ را برای انسان‌ها آفریده است تا جسم آنان رشد کند و سالم بماند، برای رشد و سلامت روح آنان نیز غذاها و مکمل‌های معنوی قرار داده است. آری، روح و جان ما نیز برای ادامه‌ی زندگی و رسیدن به کمال و سعادت، نیازمند غذاها و مکمل‌های معنوی است. بی‌شک مهم‌ترین ارمغان الهی برای انسان‌ها، قرآن کریم است؛ کتابی که تک‌تک الفاظش از جانب آفریدگار جهان نازل شده و در آن به تمام نیازهای بشر توجه شده و سراسر، نور و صفا و راستی است. این کتاب اما چرا فقط پرهیزکاران را هدایت می‌کند؟ مگر قرآن برای هدایت همه‌ی مردم نیامده است؟ شاید مثال پیشین بتواند ما را در رسیدن به پاسخ این پرسش کمک کند. درست است که قرآن برای هدایت همه نازل شده؛ ولی ما نیز باید توانایی استفاده از آن را داشته باشیم. کسی که واقعاً در پی حقیقت باشد و حاضر باشد برای رسیدن به آن، از بسیاری از لذت‌ها و خواسته‌هایش بگذرد، بی‌شک در نخستین برخورد با قرآن، جذب آن می‌شود؛ همان‌طور که بسیاری از مردم حجاز در اوّلین برخوردشان با پیامبر ﷺ و پس از شنیدن قرآن از زبان آن حضرت، بدون هیچ تردیدی اسلام را می‌پذیرفتند و بر سر سفره‌ی قرآن می‌نشستند و از نعمت‌های گوناگون آن بهره می‌بردند. در مقابل اما دشمنان کافر و لجوج پیامبر که پیوسته تلاوت وی را می‌شنیدند، نه تنها به قرآن احترام نمی‌گذاشتند، بر نفرت و فرارشان از حق افزوده می‌شد و حتی سعی می‌کردند هر کاری بکنند تا صدای قرآن به مردم دیگر نرسد. آنان هرگز در پی حقیقت نبودند؛ بلکه مهم‌ترین چیز برایشان، رسیدن به لذت‌های مادی و عیش و نوش بود، و با هر چیزی که در مقابل خواسته‌هایشان بود، مبارزه می‌کردند. آیا چنین افرادی، امکان و توان لازم را برای دریافت هدایت‌های قرآن دارند؟ آیا شوره‌زار می‌تواند گل برویاند؛ هرچند که بر آن باران ببارد؟ «باران که در لطافت طبعش خلاف نیست/ در باغ، لاله روید و در شوره‌زار، خَس.» پیامبر خدا ﷺ در این باره فرموده است: «هر کس قرآن را پیش روی خود قرار دهد، قرآن او را به بهشت راه‌نمایی می‌کند، و هر کس که قرآن را پشت سرش بیندازد، قرآن او را به دوزخ می‌راند.»

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ

برای کافران (لجوج) یکسان است که آنان را (از عذاب الهی) بیم دهی یا نهی؛ (در هر صورت، آنان)

لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى

ایمان نمی آورند. ۶ خداوند بر دل ها و بر گوش های آنان مهر (شقاوت) نهاده، و بر دیدگانشان

أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧﴾ وَمِنَ النَّاسِ

پرده ای (افکنده شده) است، و عذاب بزرگی خواهند داشت. ۷ برخی از مردم

مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

می گویند: «به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم»؛ در حالی که آنان مؤمن نیستند. ۸

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ

(به خیالشان،) خدا و کسانی را که ایمان آورده اند، فریب می دهند؛ در حالی که فقط خویش را می فریبند

وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا

و (خود) نمی فهمند. ۹ در دل هایشان مرض (بزرگی شک و نفاق) وجود دارد؛ پس خدا (نیز) بر مرضشان

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ

افزود و به سزای آن که دروغ می گفتند، عذابی دردناک خواهند داشت. ۱۰ هنگامی که به آنان گفته

لَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾ أَلَا

شود «در زمین فساد نکنید»، می گویند: «ما فقط اصلاحگریم». ۱۱ آگاه باشید؛

إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ

آنان همان فسادگران اند؛ ولی (خود) نمی فهمند. ۱۲ هنگامی که به آنان گفته شود

ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ

«همچنان که مردم ایمان آوردند، (شما هم) ایمان آورید»، می گویند: «آیا همچون ایمان آوردن

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾ وَإِذَا لُقُوا

بی خردان، ایمان آوریم؟» آگاه باشید: اینان خود بی خردند؛ ولی نمی دانند. ۱۳ هنگامی که با مؤمنان

الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا

دیدار کنند، می گویند: «ایمان آوردیم»، و زمانی که با هم دستان پلیدشان خلوت کنند، می گویند: «ما با

مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ ﴿١٤﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ

شماییم (و) فقط (آنان را با اظهار ایمان) مسخره می کنیم. ۱۴ (اما این) خداست که (با از کار انداختن

فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ

دروغ و فهمشان،) آنان را مسخره می کند و در حالی که سرگردان اند، در طغیانشان غوطه ور می کند. ۱۵ آنان،

بِالْهُدَىٰ فَمَا رَیَبَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾

کسانی هستند که گمراهی را به بهای هدایت خریدند. از این رو تجارتشان سود نکرد و هدایت یافته نیستند. ۱۶

۹ تا ۱۶. خرابکاران حقیقی: عبدالله بن اُبی، همراه با دوستانش در کوچه‌های مدینه قدم می‌زد. تمام فکر و ذهنش، ضربه زدن به مسلمانان بود. بارها برای نابودی پیامبر ﷺ و مسلمانان نقشه کشیده اما هر بار به لطف خدا نقشه‌هایش نقش بر آب شده بود. تقریباً همه می‌دانستند که اسلام آوردن او دروغین است؛ ولی پیامبر ﷺ فرموده بود که جان و مال هر کس که خود را مسلمان معرفی کرده، محترم است و تا زمانی که منافقان به شمشیر دست نبرده‌اند، کسی حق ندارد به آنان آزار برساند. ناگهان سوارانی از دوردست پیدا شدند. توجه عبدالله و یارانش به آنان جلب شد. نزدیک‌تر رسیدند. عبدالله، آنان را شناخت. تمام وجودش از خشم و نفرت پر شد. آنان چند تن از بهترین یاران پیامبر ﷺ بودند؛ علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، سلمان فارسی، عمار، صهیب، مقداد و ابوذر. عبدالله تکانی به خود داد، ابروهایش را از هم باز کرد و با لبخندی اجباری به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نزدیک شد و گفت: «به‌به! سلام و درود به سرور قبیله بنی‌هاشم؛ جانشین پیامبر و برادر و داماد او و پدر دو نوهی عزیز پیامبر؛ کسی که جان و مالش را برای خدا فدا می‌کند.» حضرت علی (علیه السلام) که عبدالله و خیانت‌های او را به‌خوبی می‌شناخت، به او فرمود: «وای بر تو ای پسر اُبی! من گواهی می‌دهم که تو منافق هستی.» عبدالله سری تکان داد و خود را مسلمان معرفی کرد؛ ولی حضرت علی (علیه السلام) سخن خود را تکرار کرد. پس‌آنگاه حضرت علی (علیه السلام) نزد پیامبر رفت و ماجرا را بازگو کرد. در این هنگام، این آیات نازل شد و خداوند مسلمانان را از خطر منافقان آگاه کرد.

پیامبر خدا ﷺ و مسلمانان، از طرف دو گروه تهدید می‌شدند. گروه نخست، کافران بودند؛ کسانی که دعوت پیامبر را آشکارا رد می‌کردند و برای نابودی اسلام شمشیر کشیده بودند. گروه دوم، منافقان بودند؛ کسانی که اسلام را در ظاهر پذیرفته بودند؛ اما در حقیقت هیچ اعتقادی به آن نداشتند و تمام هم و غمشان، نابود کردن دین خدا بود. شاید نیازی به این توضیح نباشد که خطر کدام گروه بیشتر است: گروهی که از روبه‌رو شمشیر می‌کشند؛ یا گروهی که از پشت سر ضربه می‌زنند.

خداوند بارها و بارها مسلمانان را از خطر منافقان آگاه کرده و در آیه‌ی ۴ سوره منافقون به پیامبر ﷺ در باره‌ی آنان فرموده است: «دشمنان واقعی، آنان هستند؛ بنابراین، از آنان بپرهیز». به‌راستی که اسلام از هیچ گروه و دسته‌ای به اندازه‌ی آنان ضربه نخورد؛ تا آنجا که همین روباه‌صفتان دورو، با هزار حيله و نیرنگ، مسیر خلافت پیامبر ﷺ را تغییر دادند و جانشین حقیقی آن حضرت یعنی علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) را کنار زدند؛ کسی که حدود دو ماه پیش از رحلت پیامبر ﷺ، بیش از صد هزار نفر از مسلمانان در غدیر خم با او بیعت کردند و جانشینی او را پذیرفتند. اینجاست که به ریزی‌بینی و دقت پیامبران آفرین می‌گوییم که فرمود: «من از هیچ مؤمن یا مشرکی نمی‌ترسم که بر امت اسلام ضربه وارد کند؛ زیرا خدا مؤمن را به وسیله‌ی ایمانش نگه می‌دارد و مشرک را به علت شرک‌اش نابود می‌کند. من از منافق پنهان‌کار می‌ترسم که به شما آسیب برساند؛ کسانی که به زیبایی سخن می‌گویند و سخنانی به زبان می‌آورند که شما آن را سخنان خوب می‌دانید؛ ولی کارهایی می‌کنند که آن کارها را زشت می‌شمارید.»



مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ

حال آنان، همچون حالی کسانیست که (در بیابان تاریکی، برای یافتن مسیر) آتشی افروخته اند؛ پس همین که اطرافشان را

اللَّهُ يَنُورُهُمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمٍ لَا يَبْصُرُونَ ﴿١٧﴾ صُمٌّ بُكْمٌ

روشن کرد، خداوند، نور (آتش) آنان را از بین برد و در تاریکی هایی که نمی بینند، رهایشان کرد. ۱۷ (آنان در برابر حق و

عُمًى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمٌ

حقیقت کر، لال و کورند و (از گمراهی شان) باز نمی گردند. ۱۸ یا (حال آنان)، همچون (گرفتاران) رگباری از آسمان است که

وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ

در آن، تاریکی هایی (شدید) ورعد و برقی (ترسناک) وجود دارد که از ترس مرگ به خاطر صاعقه ها، انگشتانشان را در

حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ

گوش هایشان می گذارند. (آری)، خداوند به کافران احاطه دارد. ۱۹ نزدیک است برقی (صاعقه، روشنی)

أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا

چشم هایشان را بر بایند، هر گاه (برق، بیابان را) برایشان روشن کند، در (پرتو) آن راه می افتند، و چون تاریکی آنان را

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ

فرآیند، می ایستد، و اگر خدا می خواست، حتماً (از همان اول)، شنوایی و بینایی شان را از بین می برد؛ زیرا خداوند بر

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ

هر کاری تواناست. ۲۰ ای مردم، پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را آفریده، پرستید

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ

تا (بدین وسیله) خود را (از عذاب او) در امان نگه دارید؛ ۲۱ همان (کسی) که زمین را برای شما (همچون) بستری

فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ

(گسترده) و آسمان را سقفی (برافراشته) قرار داد و آبی از آسمان فرود آورد و با آن، از انواع محصولات، برایتان رزق و

مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

روزی (از زمین) بیرون آورد. پس برای خدا همتیانی قرار ندهید؛ در حالی که می دانید (آن ها چنین قدرتی ندارند).

﴿٢٢﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا

۲۲ اگر در (آسمانی بودن) آنچه بر بنده ی خود نازل کرده ایم، شک دارید،

بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ

سوره ای مانند (سوره های) آن بیاورید، و به جای خدا، (همه ی) یاورانتان را فرا خوانید؛

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا

اگر راست می گویند. ۲۳ پس اگر (چنین) نکرید - که (البته) نخواهید کرد - (با کنار گذاشتن عناد و ایمان آوردن به

النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾

حقانیت قرآن، خود را از آتشی حفظ کنید که هیزم آن، مردم و سنگ ها هستند و برای کافران آماده شده است. ۲۴

۲۳. فقط یک سوره بیاورید! حدود ۱۴۰۰ سال پیش، مردی در مکه به پا خاست و ادعا کرد که از سوی خدا برای مردم دنیا برنامه‌ی سعادت و خوشبختی آورده است و برای اثبات ادعایش، کتابی را به مردم عرضه کرد. آری؛ کسی که در تمام عمرش نه یک کلمه خوانده و نه یک خط نوشته بود، با خود کتابی آورد و ادعا کرد که این کتاب از جانب آفریدگار جهان است. همه شگفت‌زده شدند. برخی او را دروغ‌گو شمردند و ادعایش را یک دروغ‌بزرگ خواندند؛ ولی آن کتاب که ۱۱۴ سوره داشت، آنان را به مبارزه دعوت کرد و از آنان خواست که اگر راست می‌گویند و اعجازی در کار قرآن نیست، همه دست به دست هم دهند و فقط یک سوره مانند سوره‌های آن بیاورند؛ فقط یک سوره! شما چه فکری می‌کنید؟ اگر دشمنان قسم‌خورده‌ی قرآن و پیامبر ﷺ که حاضر بودند در راه دشمنی با اسلام، جان خود را هم بدهند، می‌توانستند، یک سوره بیاورند، آیا دیگر به خود زحمت لشکرکشی و جنگ و دعوا می‌دادند؟ بی‌شک اگر می‌توانستند، یک سوره می‌آوردند و بساط قرآن را در هم می‌پیچیدند. البته بیکار هم ننشستند؛ ولی تیرهایشان به سنگ خورد.

بد نیست یکی از شاه‌کارهای آنان را با هم بخوانیم. این سوره‌ی ساختگی، از مُسَلِمَه‌ی کذاب است که در زمان پیامبر اسلام ﷺ خود را پیامبر معرفی کرد: «قسم به دهقانان و کشاورزان، قسم به دروکنندگان، قسم به جداکنندگان کاه از گندم، قسم به خمیرکنندگان، قسم به پزندگان نان، قسم به تَریدکنندگان (که در غذایشان نان ریز می‌کنند)، قسم به کسانی که لقمه‌های چرب و نرم برمی‌دارند.»؛ یا این‌که گفت: «ای قورباغه، دختر قورباغه! آنچه می‌خواهی، صدا کن! نیمی از تو در آب و نیم دیگر در گل است. نه آب را گل‌آلود می‌کنی و نه جلوی آب خوردن کسی را می‌گیری.»

آری، ۱۴۰۰ سال است که خورشید قرآن در آسمان عقل و خرد می‌تابد و هیچ ابر تیره‌ای نتوانسته است از نورافشانی آن جلوگیری کند. قرآن، معجزه‌ی آخرین و بزرگ‌ترین پیامبر خداست. بنابراین، از تمام معجزات پیامبران گذشته بزرگ‌تر است و چون حضرت محمد ﷺ پیام‌آور خدا به سوی همه‌ی مردم جهان تا روز قیامت است، این کتاب آسمانی تا پایان دنیا دلیل برحق بودن او خواهد بود.

پیش از نزول قرآن، فن سخنوری و شعر و شاعری در میان مردم عرب به اوج رسیده بود و آنان خود را خدایگان سخن می‌پنداشتند؛ اما با ظهور قرآن، سخنوران عرب در حیرت فرو رفتند و شاه‌کارهای ادبی‌شان تحت‌الشعاع نور قرآن قرار گرفت. البته قرآن، غیر از جنبه‌ی ادبی، از جهات دیگر نیز معجزه شمرده می‌شود. قرآن، کامل‌ترین کتاب برای هدایت انسان‌هاست و بی‌شک هیچ کتابی مانند قرآن، موضوعات و مسائل گوناگون هستی و گذشته، حال و آینده‌ی جهان را بازنگفته است. قرآن، به تمام نیازهای بشر توجه کرده و چیزی را از قلم نینداخته است. علاوه بر این، قرآن حوادثی را پیش‌گویی کرده که همگی به وقوع پیوسته‌اند؛ حوادثی مانند پیروزی رومیان بر ایرانیان و فتح مکه. همچنین قرآن به مطالب علمی مهمی اشاره کرده که با گذشت زمان و پیشرفت علوم، پرده از چهره‌ی برخی از آن‌ها برداشته شده است. اکنون قرآن، این معجزه‌ی جاوید آخرین پیامبر خدا، در دستان ماست و این ما هستیم که باید راه و رسم زندگی را از آیات درخشان آن بیاموزیم.



وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ

به مؤمنانی که کلهای شایسته کرده اند، مژده بده که بهشت هایی دارند که از زیر (درختان) آن ها نهرها جاری ست. هر گاه

تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ

از آن (باغ) ها میوه ای روزی شان شود. می گویند: «این، (تجسم) همان (اعتقاد و اخلاق و اعمال نیکویی) است که بیشتر

رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا

(در دنیا توفیق آن) به ما داده شده بود. و (میوه های آنجا، در زیبایی و لطافت،) شبیه به هم، نزدشان آورده می شود و در

وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵﴾

آنجا همسرانی که (از هر ناپاکی ظاهری و باطنی) پاک شده اند، خواهند داشت و در آن جاودانه خواهند ماند. ۲۵

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا

خداوند از این که هر چیزی را بیان کند، شرم ندارد؛ (خواه) پشه ای باشد یا کوچک تر از آن.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ

مؤمنان می دانند که آن (سخن) حقیقی از جانب پروردگشان است؛ اما کافران

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا

(از سر لجاجت یا نادانی) می گویند: «منظور خدا از (بیان) این، چه بوده است؟» (آری،

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ

خدای حکیم، با آن، بسیاری را گمراه و شمار زیادی را هدایت می کند، و (البته) فقط نافرمانان را

إِلَّا الْفَلْسَفِينَ ﴿۲۶﴾ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ

با آن گمراه می کند. ۲۶ همان هایی که پیمان خدا را پس از محکم کردن آن می شکنند

مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

و روابطی را که خدا به پیوند آن ها دستور داده است، قطع می کنند و

وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿۲۷﴾

در زمین به فساد رو می آورند، زیانکاران (حقیقی)، همانان هستند. ۲۷

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ

چگونه به خدا کفر می ورزید؛ در حالی که شما مردگان (و اجسام بی روحی مثل نطفه و خاک) بودید، پس (خدا)

ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۸﴾ هُوَ

شمارازنده کرد، سپس شمارا می میراند و باز شمارا زنده می کند؛ آنگاه نزد او بازگردانده خواهید شد؛ ۲۸ او

الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَىٰ

کسی ست که هر آنچه را که در زمین است، برای شما آفرید، و پیش از آن، به (آفرینش)

السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۹﴾

آسمان ها رو کرد و آن ها را در هفت آسمان مرتب کرد، و او هر چیزی را به خوبی می داند. ۲۹

۲۷. قطع رابطه با خویشاوند، ممنوع!؛ علی بن ابی‌حمزه با ادب و احترام نزد امام کاظم علیه السلام نشسته بود. امام در مکه تشریف داشت. امام سر بلند کرد و به علی فرمود: «به زودی با شخصی از مردم کشور مغرب به نام یعقوب بن یزید روبه‌رو می‌شوی که از تو سؤالاتی در باره‌ی من خواهد کرد. نشانه‌ی او این است که قامتی بلند و هیکلی درشت دارد. او را نزد من بیاور.» زمان زیادی نگذشت که علی در حال طواف خانه‌ی خدا با یعقوب ملاقات کرد و همان‌طور که امام پیش‌گویی کرده بود، یعقوب در باره‌ی امام سؤالاتی از او کرد. علی ماجرا را برای یعقوب بازگفت و او را نزد امام برد. پس از احوال‌پرسی، امام به او فرمود: «دیروز با برادرت وارد مکه شدی و در فلان جا میان تو و او بگومگویی پیش آمد؛ تا آنجا که حرف‌های زشتی به هم زدید. این رفتار، راه و روش من، و راه و رسم پدران من نیست و ما هیچ‌یک از پیروان خود را به چنین رفتاری فرمان نمی‌دهیم. پس بدان که شما دو نفر به زودی با مرگ، از یکدیگر جدا خواهید شد. برادرت پیش از رسیدن به خانواده‌اش، در همین سفر خواهد مرد و تو به سبب رفتارت با او پشیمان می‌شوی. چون شما با هم قطع رابطه کرده و به هم پشت کرده‌اید، خدا هم عمر شما را کوتاه کرده است.» یعقوب پرسید: «مرگ من کی فرا می‌رسد؟» امام فرمود: «زمان مرگت فرا رسیده بود؛ ولی چون تو به‌تازگی به عمه‌ات سر زدی و از او دلجویی کردی، خداوند بیست سال به عمر تو افزود.» یعقوب در حالی که از فرمایش امام کاظم علیه السلام حیرت کرده بود، خداحافظی کرد و رفت. یک سال بعد، علی بن ابی‌حمزه، یعقوب را دید و از حال و روزش جويا شد. یعقوب گفت: «پارسال، برادرم در راه بازگشت جان سپرد و او را همان جا به خاک سپردم.»

نسبت خویشاوندی در میان تمام اقوام و قبایل با هر نوع آداب و رسوم، دارای اهمیت است. نسبت پدر و فرزندی، برادری، خواهری و مانند این‌ها، هرگز قطع‌کردنی نیست و امکان ندارد که یک نفر به سبب شنیدن یک جمله یا دیدن کاری، نسبت خود را با برادرش قطع‌شده اعلام کند و دیگر برادر او نباشد. البته ممکن است مانند بیگانگان با او رفتار کند، در مشکلات به او کمک نکند، مرهمی بر زخم‌هایش نگذارد، هنگام بیماری به عیادتش نرود و در نیازهای مالی به او بی‌اعتنا باشد؛ که در این صورت، به وظیفه‌ی مهم خود یعنی «صله‌ی رَحِم» عمل نکرده و مرتکب «قطع رَحِم» شده است. آری، یکی از نشانه‌های دوستان خدا، پیوند با خویشاوندان و دلجویی از آنان و رسیدگی به امور آنان است. در مقابل، قطع رابطه با خویشاوندان و بی‌اعتنایی به امور آنان، از ویژگی‌های دشمنان خداست. از نظر قرآن، یک انسان مسلمان، همیشه برای خویشاوندانش، به خصوص خویشاوندان نزدیک‌تر، اهمیت زیادی قائل است و تا جایی که بتواند، در برطرف کردن مشکلات آنان کوشش می‌کند. پیشوایان معصوم ما، علاوه بر بیان آثار صله‌ی رَحِم و قطع رَحِم در زندگی پس از مرگ، آن را در زندگی دنیایی ما نیز بسیار مؤثر دانسته‌اند. امام باقر علیه السلام فرموده است: «صله‌ی رَحِم، اعمال انسان را پاک و بلاها را از او دور می‌کند و بر اموال و عمرش می‌افزاید و در رزق و روزی او گشایش پدید می‌آورد و او را در میان خانواده‌اش محبوب می‌کند. پس همگان باید خود را از خشم خدا نکه دارند و با خویشاوندانشان پیوند برقرار کنند.»

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا

زمانی (را یاد کن) که پروردگارت به فرشتگان فرمود: «من در زمین جانشینی (برای خود) قرار می‌دهم.» آنان عرض کردند: «آیا

أَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ

کسی را در زمین (جانشین) قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟ حال آن‌که ما در حالی که تو را می‌ستاییم،

بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۰﴾

(از هر عیب و نقصی) منزهت می‌شماریم و تو را (از هر نیازی) پاک می‌دانیم،» فرمود: «من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.» ۳۰

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَأِكَةِ فَقَالَ

(خداوند،) همه‌ی نام‌ها (ی حاجت‌های خود) را به آدم آموخت. آن‌گاه آن اشخاص را به فرشتگان عرضه کرد و فرمود:

أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۱﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ

«اگر راست می‌گویید، مرا از نام‌های اینان آگاه کنید.» ۳۱ (فرشتگان) عرض کردند: «ما تو را (از هر عیب

لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۲۲﴾ قَالَ

و نقصی) منزه می‌دانیم، ما هیچ دانشی نداریم مگر آنچه تو به ما آموخته‌ای؛ زیرا تو بسیار دانا و حکیمی.» ۳۲ خدا

يَعَادِمُ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَاهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ

فرمود: «ای آدم، فرشتگان را از نام‌های آنان آگاه کن.» پس هنگامی که (آدم) فرشتگان را از نام‌های آن افراد آگاه کرد،

لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ

(خدا) فرمود: «آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و (همچنین) آنچه آشکار می‌کنید

وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۲۳﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَأِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ

و آنچه را پنهان می‌کردید، می‌دانم؟!» ۳۳ هنگامی (را یاد کن) که به فرشتگان گفتم «به آدم سجده کنید».

فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۲۴﴾

پس جز ابلیس، (همه) سجده کردند؛ (اما) او سرپیچی کرد و تکبر ورزید و کافر شد. ۳۴

وَقُلْنَا يَتَادِمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ

گفتم: «ای آدم، تو و همسرت در این باغ ساکن شوید و از هر جا که خواستید، فراوان و گوارا بخورید؛

شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۲۵﴾ فَآزَلَهُمَا

و به این درخت نزدیک نشوید؛ که ستم‌کار خواهید شد.» ۳۵ پس از آن، شیطان آن دورا با آن (درخت) لغزانید؛ سپس از آنچه در

الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ

آن بودند، بیرون کرد، و گفتم: «(همراه شیطان، از این مکان و منزلت) فرود آید؛ در حالی که بعضی از شما (یعنی انسان‌ها)، دشمن بعضی

لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ﴿۲۶﴾ فَتَلَقَّى

دیگر (یعنی شیاطین) هستند، و در زمین تا زمان معینی قراگاه و وسیله‌ی بهره‌مندی خواهید داشت.» ۳۶ پس (از فرود آمدن از آن مکان و منزلت)

آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۲۷﴾

آدم کلماتی (باعظمت) از جانب پروردگارش دریافت کرد، و بدین وسیله، (خدا) توبه‌ی او را پذیرفت. اوست که بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. ۳۷

۳۶. میوهی ممنوع: آدم و همسرش حوا، خوش و خرم در آن باغ زیبا قدم می‌زدند. زمان زیادی از خلقتشان نمی‌گذشت. تازه چند ساعتی بود که با هم آشنا شده بودند. آدم خوشحال بود. از رازهایی خبر داشت که فرشتگان هم از آن‌ها خبر نداشتند و چیزهای مهمی می‌دانست. به همین سبب، تمام فرشتگان به دستور خدا مأمور شدند به او سجده کنند. البته نه این‌که بخواهند او را بپرستند؛ بلکه آدم، نشانه‌ای از خدا شده بود که فرشتگان می‌بایست با احترام به او، خدا را خشنود می‌کردند؛ مانند کعبه که ما برای خشنودی خدا، به طرف آن سجده می‌کنیم. همه سجده کردند؛ جز ابلیس. او از جَنیان بود که با زحمت هزاران سال عبادت، به صف فرشتگان پیوسته بود و همراه آنان خدا را نیایش می‌کرد؛ ولی حاضر نشد به آدم احترام بگذارد. خودش را برتر از آدم می‌دانست و می‌گفت که چون من از آتش آفریده شده‌ام و آدم از خاک، و آتش از خاک بهتر است، من به آدم سجده نمی‌کنم. خداوند از نافرمانی ابلیس خشمگین شد و او را از صف فرشتگان اخراج کرد. ابلیس هم سوگند خورد که تمام توانش را برای گمراه کردن آدم و فرزندانش به کار گیرد. خدا نیز آدم را از خطر ابلیس آگاه کرد.

آری، آدم و حوا قدم می‌زدند و از گل و گیاه و میوه‌های آن باغ لذت می‌بردند. ناگهان خلوت آدم و حوا به هم خورد. ابلیس برای انتقام آمده بود. آدم از او پرسید: «ای رانده‌شده، با ما چه کار داری؟» ابلیس گفت: «نگران نباشید. من خیرخواه شما هستم. آمده‌ام بگویم که می‌دانید چرا خداوند از میان تمام میوه‌های این باغ، میوه‌ی آن درخت را برایتان ممنوع کرده است؟» آدم گفت: «نه. چرا؟» گفت: «چون اگر شما میوه‌ی آن را بخورید، دو فرشته می‌شوید. شاید هم جاودانه شوید و دیگر نمیرید.» آدم به یاد سخن خدا افتاد که «اگر از میوه‌ی آن درخت بخوری، به زحمت می‌افتی. در این باغ، نه گرسنه می‌شوی و نه تشنه. نه گرم‌زده می‌شوی و نه بی‌لباس. اگر اما از میوه‌ی آن درخت بخوری، دیگر از این نعمت‌ها خبری نیست و باید به جایی بروی که گرما و گرسنگی و تشنگی و بی‌لباسی دارد.» شیطان، سخنش را تکرار کرد و سوگند خورد که راست می‌گوید و خیر آن‌ها را می‌خواهد. پس آدم و حوا به آن درخت نزدیک شدند، میوه‌اش را چیدند و از آن چشیدند، و سرانجام از آن باغ بیرون شدند و در زمین ساکن گشتند. آری، پدر بزرگ ما که پیامبر و معصوم بود، گناه نکرد بلکه با بی‌توجهی به توصیه‌ی خداوند، راه سخت‌تر را انتخاب کرد. باید توجه داشته باشیم که مجازات گناه، آتش دوزخ است، نه فرستاده شدن به زمین. خدا هم به حضرت آدم نفرمود اگر از میوه‌ی درخت ممنوعه بخورد، دوزخی می‌شود؛ بلکه فرموده بود اگر چنین کاری کند، از باغ سرسبزی که در آن قرار دارد، بیرون خواهد رفت. بنابراین حضرت آدم علیه السلام مرتکب گناه نشد.

آری، هر چند آدم و حوا، فریب شیطان را خوردند، اما از خدا خواستند که از اشتباه آن‌ها چشم‌پوشی کند. خدا نیز آن‌ها را بخشید و به آن دو و فرزندانشان وعده داد که اگر از دستورهای او اطاعت کنند، بهشتی هزاران مرتبه بهتر از باغ آدم و حوا را به آنان هدیه می‌کند.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَلَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ

(به آدم و همسرش و نیز به شیطان) گفتیم: «همگی از آن (مکان و منزلت) فرود آید. پس اگر هدایتی از جانب من نزد

هُدَاىَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، نه ترسی آنان را فرامی گیرد و نه اندوهگین خواهند شد. ۳۸ کسانی که

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾

کفر ورزند و آیات و نشانه‌های ما را دروغ بشمارند، اهل آتش‌اند (و) همیشه در آن خواهند ماند. ۳۹

يَبْنَىٰ إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا

ای بنی اسرائیل، نعمت (های) مرا که به شما ارزانی کرده‌ام، یاد کنید و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان

بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيتَاىَ فَارْهَبُونَ ﴿٤٠﴾ وَعَامِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ

شما وفا کنید، و تنها از من بترسید (و عهد مرا نشکنید). ۴۰ به آنچه نازل کرده‌ام و کتاب آسمانی شما را

مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا

تأیید و تصدیق می‌کند، ایمان آورید و نخستین کس (از اهل کتاب) نباشید که به آن کفر می‌ورزد؛ و آیات

بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيتَاىَ فَاتَّقُونَ ﴿٤١﴾ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ

و نشانه‌های مرا به بهای اندکی نفروشید و تنها از من خود را حفظ کنید. ۴۱ و حق را با باطل نیامیزید

بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

و حق را آگاهانه کتمان نکنید. ۴۲ و نماز را کامل و بی نقص به جای آورید و (از مال خود) انفاق کنید (چه

وَعَاتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ

واجب باشد و چه مستحب) و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید. ۴۳ آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و

وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾

خودتان را فراموش می‌کنید؛ در حالی که کتاب (آسمانی) را می‌خوانید؟ آیا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟ ۴۴

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

(در مشکلات و امور مهم،) از صبر و نماز یاری بجوئید. و قطعاً نماز دشوار است؛ مگر بر فروتنان؛

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقَوْنَ رَبِّهِمْ وَانْتَبِهْ إِلَيْهِ رَجْعُونَ ﴿٤٥﴾

همان کسانی که یقین دارند با پروردگارشان ملاقات می‌کنند و نزد او باز خواهند گشت. ۴۵

يَبْنَىٰ إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ

ای بنی اسرائیل، نعمت (های) مرا که به شما ارزانی کرده‌ام، یاد کنید و (به‌ویژه) این (نعمت) که من (برخی از گذشتگان) شما

عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا

را بر جهانیان (آمانشان) برتری دادم. ۴۷ و خود را از (سختی) روزی حفظ کنید که کسی به جای شخصی (دیگر)، حق را ادا

وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾

نمی‌کند و شفاعتی از او پذیرفته نمی‌شود و جایگزینی (برای رهایی از عذاب) از او گرفته نمی‌شود و یاری نخواهند شد. ۴۸

۴۵. از صبر و نماز یاری جوئید: جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، لبریز از حوادث تلخ و شیرین است؛ حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله، بیماری‌ها، فوت عزیزان و بسیاری دیگر از اتفاقات ناگوار که در زندگی هر انسانی پدید می‌آید و هر یک از ما با برخی از این حوادث روبه‌رو می‌شویم. اینک این پرسش پیش می‌آید که آیا در مقابل این سختی‌ها، راهی وجود دارد که از پا در نیاییم و با امید و انگیزه به زندگی خود ادامه دهیم. خداوند مهربان در این آیه، پاسخ این پرسش را به ما داده است. او دو چیز نیرومند را به ما معرفی کرده که اگر از آن‌ها کمک بگیریم، هیچ مشکلی نمی‌تواند ما را افسرده و مأیوس کند.

اولین یاور بزرگ، «صبر» است. آری، صبر و مقاومت و تحمل مشکلات، یک قدرت درونی‌ست که اگر انسان آن را داشته باشد، همچون دریایی خواهد شد که سیل‌های بزرگ و گل‌آلود، هرگز نمی‌تواند آن را کثیف و متلاطم کند؛ بلکه آن‌قدر وسیع است که همه‌ی آشفتگی‌ها را در خود حل می‌کند. به راستی که صبر، کلید پیروزی و کام‌یابی‌ست. تاریخ، لبریز از داستان‌های پیروزی مردمی‌ست که با صبر و استقامت، پل‌های ترقی را طی کردند. در خاطرات هشت سال دفاع مقدس می‌خوانیم که آزادگانی که سال‌ها در چنگال رژیم بعث عراق اسیر بودند، به جای غصه خوردن و نابود کردن جسم و روح خود، به حفظ کردن قرآن و آموختن زبان‌های زنده‌ی دنیا و علوم دینی و دروس دیگر اهتمام کردند و پس از آزاد شدن معلوم شد که بسیاری از آنان، حافظ قرآن یا مسلط بر چند زبان زنده‌ی دنیا هستند. «صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم‌اند/ در اثر صبر نوبت ظفر آید». البته همان‌طور که باید در برابر مشکلات صبر کرد، باید در ترک گناهان - هرچند لذت‌بخش باشند - و نیز عمل به دستورهای خدا - هرچند دشوار باشد - استقامت ورزید.

دومین یاور بزرگ، «نماز» است. نماز، وسیله‌ی ارتباط ما با منبع نیرو و قدرت در جهان است. نماز، ما را با کسی مرتبط می‌کند که تمام هستی ما در اختیار اوست. سلامت، ثروت، قدرت، زیبایی، هوش و هر آنچه ما فکر می‌کنیم که می‌تواند ما را خوشبخت کند، در اختیار خداست، و نماز، ما را به درگاه او می‌برد. ما در نماز اجازه پیدا می‌کنیم که خواسته‌هایمان را از او بخواهیم، و به یاد می‌آوریم که جهان با همه‌ی لذت‌ها و ناکامی‌هایش برای اوست و ما به وجود آمده‌ایم تا خشنودی او را به دست آوریم، و اگر مشکلی هم به ما می‌رسد، با یاد خدا، آن را تحمل می‌کنیم. آری، هرگاه مشکلی برای بزرگان دین ما پیش می‌آمد، به نماز می‌ایستادند و از آن کمک می‌گرفتند. امام ششم ما شیعیان نیز به ما توصیه فرموده که هر وقت غم و اندوهی از غم‌های دنیا به دل ما وارد شد، وضو بگیریم و دو رکعت نماز بخوانیم و از خدا بخواهیم آن مشکل را برطرف کند.



وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ

هنگامی (را به یاد آورید) که شما را از (چنگال) فرعونیان نجات دادیم که پیوسته بلا و مصیبتی سخت بر سر شما می‌آوردند (و

يُذَيِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ

لحظه‌ای از آزارشان در امان نبودید): بسیاری از پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را (برای کنیزی) زنده می‌گذاشتند. در آن

مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ

(سختی‌ها)، از جانب پروردگارتان (برای شما) آزمایشی بزرگ بود. ۴۹ و هنگامی (را یاد کنید) که دریا را با (ورود) شما شکافتیم

وَاغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٠﴾ وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ

و نجات‌تان دادیم، و در حالی که شما نگاه می‌کردید، فرعونیان را غرق کردیم. ۵۰ هنگامی (را به یاد آورید) که ما چهل شب با موسی (در

أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ

کوه طور برای فرو فرستادن الواح تورات) قرار گذاشتیم؛ و شما پس از (آمدن) او (نزد ما)، ستم‌کارانه آن گوساله را ساختید (و پرسیدید).

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥١﴾

۵۱ سپس، بعد از این (واقعه)، شما را بخشیدیم تا مگر سپاسگزاری کنید. ۵۲

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٢﴾

هنگامی (را به یاد آورید) که به موسی کتاب (آسمانی) و جداکننده (ی حق از باطل) دادیم تا هدایت یابید. ۵۳

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يُقَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ

زمانی (را یاد کنید) که موسی به قومش گفت: «ای قوم من، شما با ساختن گوساله، به خودتان ستم کردید. از این

بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ

رو به (درگاه) آفریدگارتان باز گردید و یکدیگر را بکشید؛ که این (کار)، نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است.»

خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

(پس چنین کردید و) در نتیجه (خداوند) توبه‌ی شما را پذیرفت؛ زیرا اوست که بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

﴿٥٤﴾ وَإِذْ قُلْتُمْ يَمُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً

۵۴ هنگامی (را به یاد آورید) که گفتید: «ای موسی، تا خدا را آشکارا نبینیم، (سخنان) تو را باور نخواهیم کرد.»

فَاخَذَتْكُمْ الصَّبِغَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٥﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ

پس (به سبب این سخن کفرآمیز)، در حالی که نگاه می‌کردید، صاعقه شما را فرا گرفت. ۵۵ سپس شما را

بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ

پس از مرگتان برانگیختیم تا سپاسگزاری کنید. ۵۶ (در صحرا) ابر را بر شما سایه‌بان قرار دادیم و «من» (که نوعی

وَآتَرْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَالسَّلْوٰى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا

خوراک شیرین بود) و «سلوی» (که نوعی پرنده بود) را بر شما فرو فرستادیم (و گفتیم): «از چیزهای پاکیزه‌ای که

رَزَقْنَكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾

به شما روزی داده‌ایم، بخورید.» و (آنان با ناسپاسی‌شان)، به ما ستم نکردند؛ بلکه به خودشان ستم می‌کردند. ۵۷

۴۹. روزگار سیاه بنی اسرائیل: پس از آن که حضرت یوسف علیه السلام وزیر پادشاه مصر شد، پدر و مادر و برادرانش را همراه دیگر اعضای خانواده از سرزمین قحط زدهی کنعان به مصر کوچ داد و آنان را در کنار رود نیل ساکن کرد. دو سال بعد، حضرت یعقوب علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم کرد. لقب حضرت یعقوب علیه السلام اسرائیل بود. در زبان عبری، «اسر» به معنای «عبد»، و «ئیل» به معنای «الله» است. پس اسرائیل به معنای عبدالله و بندهی خدا است. حضرت یعقوب علیه السلام ده پسر داشت که از ایشان، جمعیت زیادی به وجود آمد. آنان که همگی از نسل حضرت یعقوب بودند، به «بنی اسرائیل» یعنی فرزندان حضرت یعقوب معروف شدند. تا زمانی که حضرت یوسف علیه السلام زنده بود، بنی اسرائیل زندگی آسوده‌ای داشتند. هنگامی که مرگ حضرت یوسف فرا رسید، پیروان و خاندانش را نزد خود جمع کرد و به آنان خبر داد که به زودی رنج‌های طاقت‌فرسای سرآغشان می‌آید و آنان در سختی خواهند بود تا این که پیامبری از نسل «لاوی بن یعقوب» آشکار شود و بنی اسرائیل را نجات دهد. پس از وفات حضرت یوسف علیه السلام، بسیاری از اشراف و سران مصر که در پیامبری حضرت یوسف شک داشتند، از راه و روش آن حضرت بازگشتند و دوباره آیین شرک و بت پرستی را از سر گرفتند. حسادت اینان به حضرت یوسف علیه السلام و تعصب‌های جاهلانه‌شان باعث شد که بنی اسرائیل را به جرم این که مردم اصیل مصر نیستند، انسان‌های پست‌تری بدانند و آن‌ها را خدمت‌کاران و بردگان خویش بشمارند. بدین ترتیب، پیش‌گویی حضرت یوسف علیه السلام به وقوع پیوست و روزگار سخت بنی اسرائیل آغاز شد و این دوران بردگی، حدود چهارصد سال طول کشید. پادشاهان (فراعنه) مصر، ساکنان آن را به دو گروه مشخص تقسیم کرده بودند: «قبطیان» که بومی آن سرزمین بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ‌ها و ثروت‌ها برای آنان بود؛ و «سبطیان»، یعنی مهاجران بنی اسرائیل که در چنگال قبطیان گرفتار بودند و چون غلام و کنیز خدمت می‌کردند. در این سال‌ها، فقر و محرومیت، سراسر وجود بنی اسرائیل را گرفته بود و بی‌آن که مزد و بهره‌ای داشته باشند، سخت‌ترین کارها بر دوش آنان قرار داشت. تاریخ، حرف‌های زیادی در باره‌ی ظلم‌های قبطیان به بنی اسرائیل دارد. گفته‌اند که یکی از فراعنه‌ی مصر، برای ساختن قبری هرمی برای خود، یکصد هزار برده را در طول بیست سال به کار گرفت، و در این ماجرا، هزاران نفر از آنان به ضرب شلاق یا از فشار کار به قتل رسیدند.

سخت‌ترین سال‌های بنی اسرائیل اما سال‌های پایانی آن دوران بود. ماجرا از یک خواب شروع شد. فرعون، پادشاه بی‌رحم مصر، شبی در خواب دید که شعله‌ی آتشی از بیت المقدس برخاست، تمام خانه‌های مصر را فرا گرفت و همه‌ی خانه‌های قبطیان را سوزاند؛ ولی خانه‌های بنی اسرائیل سالم ماند. او از کسانی که تعبیر خواب می‌کردند، در این باره توضیح خواست و آنان گفتند: مردی از بنی اسرائیل متولد می‌شود که تو و حکومت را نابود خواهد کرد. در پی این ماجرا، فرعون دستور داد که سر تمام پسران بنی اسرائیل را جدا کنند و دختران را برای خدمت‌کاری زنده نگه دارند. آن سال‌ها، ظلم و بیداد فرعون و فرعونیان و مظلومیت بنی اسرائیل در اوج بود. ولی خواست خدا این بود که رؤیای فرعون به حقیقت بپیوندد و بینی آن پادشاه متکبر به خاک مالیده شود. از این رو موسی بن عمران علیه السلام مخفیانه به دنیا آمد و به طرزی عجیب به قصر فرعون وارد شد و در آن پرورش یافت؛ اما پس از چهل سال، همچون رعدی از آسمان بر آن قصر ستم فرود آمد و بنی اسرائیل را از چنگال فرعونیان نجات داد.

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا

(نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتیم: به این شهر (مقدس و پربرکت) وارد شوید و از هر جای آن خواستید، فراوان

وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَكُمْ

و گوارا بخورید، و سجده کنان از این در وارد شوید و بگوئید «خدایا، گناهانم را ببخش»، تا خطاهایتان را

وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا

ببخشیم. (آری،) بی شک بر (پاداش) نیکوکاران خواهیم افزود. ۵۸ پس ستمگران (سخنی را که می‌بایست

غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا

می‌گفتند،) به سخن دیگری غیر از آنچه به آنان گفته شده بود، تبدیل کردند، و (در نتیجه،) بر ستم‌کاران،

مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾ وَإِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ

به سزای نافرمانی‌شان، عذابی از آسمان فرو فرستادیم. ۵۹ زمانی (را به یاد آورید) که موسیٰ

لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ

(در بیابان) برای قومش (از خدا) آب طلبید. پس گفتیم: «با عصایت به آن (تخته سنگ بزن.» پس (او زد و) دوزده

اِثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كُلُّوا

چشمه از آن جوشید(؛ به گونه‌ای) که هر گروهی (از طوایف دوزده‌گانه‌ی بنی‌اسرائیل)، محل آب خوردنشان را

وَأَشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾

می‌شناختند. (به آنان خطاب کردیم:) از روزی خدا بخورید و بیاشامید و تبه‌کارانه در زمین فساد نکنید. ۶۰

وَإِذْ قُلْتُمْ يَمُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ

هنگامی (را به یاد آورید) که (از سر لجاجت و استهزا) گفتید: «ای موسیٰ، ما بر یک نوع غذا صبر نخواهیم کرد؛ پس

يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا

به خاطر ما از پروردگارت بغواه که از آنچه زمین می‌رویانند، از (قبیل) سبزی، خیار، سیر، عدس و پی‌لش بریان بیرون آورد.»

وَعَدْسِهَا وَبَصِلِهَا قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ

(موسیٰ) گفت: «آیا آنچه را که پست‌تر است، جایگزین چیز بهتر می‌کنید؟ (حال که چنین است، از این عزت و آزادی،) به

بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ

شهری (که درگیری و جنگ در آن وجود دارد،) فرود آید؛ که آنچه درخواست کردید، (در آنجا) برایتان خواهد بود.» و

وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ

خواری و بیچارگی (چنان) بر آنان مقرر شد (که دیگر از آن جدا نمی‌شوند) و گرفتار غضبی (بزرگ) از جانب خداوند شدند.

اللَّهُ ذَٰلِكَ بَآئِنُهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِعَاثِرِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ

آن (ذلت و خشم الهی) برای این بود که آنان به آیات و نشانه‌های خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را می‌کشتند؛ در حالی

النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

که هیچ حقی (بر این کار) نداشتند. (آری،) آن (عذاب) بدین سبب بود که نافرمانی و (از حد خود) تجاوز می‌کردند. ۶۱

۶۱. بنی اسرائیل ناسپاس: پس از نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعون و رخ دادن حوادثی، حضرت موسی علیه السلام به آنان دستور داد که وارد سرزمین مقدس فلسطین شوند و با عزت و افتخار در آنجا زندگی کنند؛ ولی آنان مانند همیشه بهانه‌جویی را شروع کردند و گفتند: «در آنجا افرادی زورگیر و ستمگر هستند و ما جرأت وارد شدن به آن را نداریم. خودت با خدایت به آنجا بروید و با آن‌ها بجنگید. ما همین جا نشستیم!» خداوند از این نافرمانی خشمگین شد و آنان را به چهل سال سرگردانی در بیابان مجازات کرد. بنی اسرائیل که در بیابانی خشک و سوزان، گرفتار شده بودند، از تشنگی و گرسنگی و گرمای آفتاب به حضرت موسی علیه السلام شکایت بردند. حضرت موسی علیه السلام که پیامبر مهربان بنی اسرائیل بود، از خدا خواست که به آنان رحم کند. خدای مهربان نیز به آنان لطف کرد و سختی‌های بیابان را برایشان آسان کرد و به موسی فرمود که با عصایش به سنگی ضربه بزند. در این هنگام، دوازده چشمه به عدد قبایل بنی اسرائیل از آن سنگ فوران کرد چنان که هر قبیله یک چشمه آب داشت و از آن سیراب می‌شد.

برای در امان ماندن بنی اسرائیل از گرمای آفتاب، خدا ابری فرستاد که مانند سایبان، بالای سرشان قرار می‌گرفت. برای برطرف شدن گرسنگی‌شان نیز دو غذای مقوی و لذیذ به نام‌های «مَن» و «سلوی» در اختیارشان گذاشت و آن‌ها بدون هیچ رنج و دردسری از آن‌ها استفاده می‌کردند. «مَن»، چیزی مانند عسل بود که فراوان در شکاف سنگ‌ها و شاخه‌های درختان پیدا می‌شد؛ «سلوی» نیز پرندۀ کوچکی بود که معجزه‌آسا و به‌راحت در اختیارشان قرار می‌گرفت و هر اندازه می‌خواستند، از آن صید می‌کردند. آری، با همه‌ی ناسپاسی بنی اسرائیل، باز هم خدا آنان را فراموش نکرد و به آنان نعمت بخشید؛ ولی آن قوم نادان، دوباره بهانه گرفتند که ما از این وضع خسته شده‌ایم؛ چقدر مَن و سلوی بخوریم؛ ما غذاهای رنگارنگ می‌خواهیم؛ سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز! حضرت موسی علیه السلام از این رفتار آنان ناراحت شد و فرمود: «آیا حاضرید مانند گذشته، برده و خدمت‌کار دیگران باشید؛ ولی سیر و پیاز و عدس داشته باشید؟ آیا این آزادی و عزت را می‌خواهید به قیمت سبزی و خیار بفروشید؟ اکنون که چنین است، در یکی از این شهرها ساکن شوید که چیزهایی که خواسته‌اید، در آن هست؛ ولی از آزادی و عزت خبری نیست.»

آری، قوم بنی اسرائیل، سرگذشتی عجیب و عبرت‌آموز دارد. آنان به سبب ناسپاسی‌شان دچار محرومیت‌های بسیار شدند. ما نیز باید از خطر این خلق و خوی زشت به خدا پناه ببریم. کمی به نعمت‌هایی که داریم، ببندیشیم؛ به‌راحت نگاه می‌کنیم، به‌خوبی می‌شنویم، قلبمان خوب کار می‌کند و به‌آسانی نفس می‌کشیم، و البته شمارش نعمت‌های خدا پایان ندارد. ما در این نعمت‌ها غرق شده‌ایم؛ اما گاهی بهانه می‌گیریم. مشکلات کوچک را بزرگ می‌شمیریم و حتی برای برخی چیزهای بی‌ارزش، خود را بیچاره‌ترین انسان روی زمین فرض می‌کنیم! فراموش نکنیم که راز ماندن نعمت‌ها، سپاسگزاری از خداوند است، و ناسپاسی، آن‌ها را از دست ما بیرون می‌کشد. پس سخن مولای خود، علی علیه السلام، را به یاد داشته باشیم که فرمود: «نعمت‌ها را به وسیله‌ی شکر نزد خود نگه دار.»

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰبِرِينَ وَالصَّٰلِحِينَ

(از میان) کسانی که (ظاهرآ به پیامبر اسلام) ایمان آوردند و (نیز از میان) یهودیان، مسیحیان و صابیان، کسانی که (به راستی)

مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ

به خدا و روز قیامت ایمان آوردند و (مطابق آیین پیامبر اسلام) کار شایسته کنند، پادشاهان را نزد پروردگارشان خواهند

عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ وَإِذْ

داشت، و نه ترسی آن‌ها را فرامی‌گردد و نه اندوهگین خواهند شد. ۶۲ زمانی (را به یاد آوردید) که از شما پیمان (محکمی برای عمل به تورات)

أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا ءَاتَيْنَاكُمْ

گرفتم و (برای نشان دادن قدرمان) کوه (طور) را بالای سرتان برافراشتیم (و به شما خطاب کردیم) «آنچه (از آیات تورات) را که به شما داده‌ایم، با عزم و

بِقُوَّةٍ وَادْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ

لادهی محکم بگیرد (و از آن دست بر ندارید) و مطالبی را که در آن است، به خاطر بسیاری تا (بدین‌وسیله) خود را (از عذاب خدا) در امان نگه دارید. ۶۳ سپس شما پس از

بَعْدَ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ

آن (پیمان، از وفای به آن) روی گردان شدید، پس اگر لطف و مهربانی خدا بر شما نبود، بی شک

الْخٰسِرِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ

زیان‌کار می‌شدید. ۶۴ مسلماً از (شرح حال) کسانی از (قوم) خودتان که در مورد (حرمت صید ماهی در روزهای) شنبه (از حد) تجاوز

فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خٰسِئِينَ ﴿٦٥﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ

کردند، آگاه شده‌اید، پس به آنان خطاب کردیم: «همچون سگی که او را برانند، یوزبته‌هایی را زنده‌شده شود. ۶۵ پس آن (کیفر) را

يَدِيهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ

عبری برای معاصران و آیندگان‌شان، و پند و اندرز برای پرهیزگاران قرار دادیم. ۶۶ زمانی (را به یاد آوردید) که موسی به قومش

لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا

گفت: «خداوند (برای شناخته شدن قاتلی که فتنه‌ای برانگیخته)، به شما فرمان می‌دهد که گاوی را ذبح کنید.» گفتند: «آیا ما را مسخره

هٰذَا قَالُوا أَعُوذُ بِاللّٰهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا ادْعُ

می‌کنی؟! گفت: «(مسخره کردن، کار افراد نادان است و من) از این که نادان باشم، به خدا پناه می‌برم.» ۶۷ گفتند: «به

لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِصٌ

خاطر ما از پروردگارت بخواه بر ایمان روشن کند که آن (گاو) چگونه است.» گفت: «او می‌فرماید: آن، ماده گاویست که نه

وَلَا بِكَرْءٍ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾

پیر است و نه جوان؛ (بلکه) میان‌سال است. (پس سوآلات بی‌مورد نکنید و) بدانچه امر می‌شوید، عمل کنید.» ۶۸

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ

گفتند: «به خاطر ما از پروردگارت بخواه بر ایمان روشن کند که رنگ آن چیست.» گفت: «او می‌فرماید

إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ﴿٦٩﴾

که آن ماده گاویست زرد که پرنک و یک‌دست است و (رنگش) بینندگان را شاد می‌کند.» ۶۹

۶۲. آیا ادعا کافیست؟ من پیرو حضرت موسیٰ علیه السلام هستم؛ پس به بهشت می‌روم. من از حضرت عیسیٰ علیه السلام پیروی می‌کنم؛ پس به بهشت می‌روم. من دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پذیرفته‌ام؛ پس بهشت برای من است. نظر شما در باره این جملات چیست؟ آیا گفتن این جملات به تنهایی در سعادت و خوشبختی ما تأثیری دارد؟ آیا خدا بهشت ابدی را تنها به خاطر گفتن این سخنان به انسان‌ها می‌دهد؟ آیا این ادعاها خنده‌دار نیست؟! اگرچه ما اکنون به این ادعاها می‌خندیم، در گذشته افرادی بوده‌اند و در این زمان نیز کسانی هستند که چنین فکر می‌کنند.

آیه ۱۱۱ سوره بقره برای ما از یهودیان و مسیحیانی می‌گوید که می‌گفتند: «فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که یهودی یا مسیحی باشند». آری، یهودیان و مسیحیان به دیگران فخر فروشی می‌کردند که بهشت فقط برای ماست و دیگران از آن محروم‌اند. شاید این خیال خام به برخی از مسلمانان نیز سرایت کرد و آنان تصور کردند تنها با اسلام آوردن بهشتی می‌شوند؛ هرچند از دستورهای اسلام پیروی نکنند. قرآن اما قاطعانه با این فکر باطل برخورد کرده است: «بهشت و سعادت، نه به آرزوهای شما بستگی دارد و نه به آرزوهای اهل کتاب. هر کس مرتکب کار بدی شود، سزایش را می‌بیند.» (نساء - ۱۲۳). قرآن به همه‌ی مردم اعلام کرده که از ادعا و خیال‌پردازی دست بکشند و به فرمان خدا گوش کنند. سعادت و خوشبختی در هر زمان، به ایمان آوردن به دین آسمانی همان زمان بستگی دارد. در دوران حضرت موسیٰ علیه السلام پیروی از دین او، و در دوران حضرت عیسیٰ علیه السلام پیروی از دین او لازم بوده است، و اکنون که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مبعوث شده است، باید از او پیروی کنیم. مهم این است که در جست‌وجوی حق و حقیقت باشیم و هنگامی که آن را فهمیدیم، با کمال میل بپذیریم؛ مانند بزرگ‌مرد تاریخ اسلام و مایه‌ی افتخار ما ایرانیان، سلمان فارسی؛ همو که از آتش‌پرستی، یعنی دین آباء و اجدادی‌اش، دست کشید و به دین حضرت عیسیٰ علیه السلام گروید و وقتی خبر بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به گوشش رسید، خود را با رنج و سختی بسیار به او رساند و هنگامی که حقانیت آیین آن حضرت برایش ثابت شد، اسلام را پذیرفت و به یکی از بهترین یاران پیامبر صلی الله علیه و آله تبدیل شد؛ تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره‌ی او فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است.» ما نیز باید مراقب باشیم که در دام خیالات و ادعاها نیفتیم. اگرچه ما شیعیان، امامت را جزء دین می‌دانیم و اعتقاد به آن را برای رفتن به بهشت لازم می‌شماریم، باید توجه داشته باشیم که ادعای دوستی امامان بدون پیروی از دستورهای آنان، کافی نیست و ما را به هدف نمی‌رساند.

امام صادق علیه السلام به یکی از دوستانش به نام «جَنْدَب» فرمود: «ای جندب، این پیام را به شیعیان ما برسان که مبادا افکار و اعتقادات باطل، شما را به بیراهه بَرَد. سوگند به خدا که در صورتی ولایت و امامت ما را واقعاً پذیرفته‌اید که پرهیزکار باشید و در دنیا برای رسیدن به خشنودی خدا بکوشید و به برادران دینی خود رسیدگی کنید. کسی که به مردم ظلم می‌کند، از شیعیان ما نیست.»



قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا

گفتند: «(باز هم) به خاطر ما از پروردگارت بخواه (به خوبی) بر ایمان روشن کند که آن چگونه است؛ چرا که (چگونگی) این گاو (در میان گاوها) بر

إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ

ما مشتبه شده است، و اگر خدا بخواهد، (با توضیحات بیشترش) حتماً هدایت خواهیم شد.» ۷۰ گفت: «او می فرماید که آن، گاویست که رام نشده

تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا

تازمین را شخم برند و زراعت را (نیز) آبیاری نمی کند، (کاملاً) بی عیب است و هیچ لکهای (از رنگ دیگر) در آن نیست.» گفتند: «آلان حق مطلب را آوردی.»

الْعَنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾ وَإِذْ

پس (از آن همه لجاجت، دنبال آن ماده گاو گشتند و آن را پیدا کردند و) سرش را بریدند، و نزدیک بود (این کار را) نکنند. ۷۱ زمانی (را به یاد آورید) که کسی

فَقَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذْرَءْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾

را کشتید و در بلری (قاتل) او اختلاف کردید (و قتل را به گردن یکدیگر می انداختید) و خدا (می خواست) آنچه را شما پنهان می کردید، آشکار کند. ۷۲

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ

پس گفتیم: (قسمتی از (بدن) آن (گاو) را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند). خداوند، مردگان را (نیز) چنین زنده می کند، و آیات

آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ

و نشانه هایش را به شما نشان می دهد؛ شاید عقل خود را به کار گیرید. ۷۳ پس از آن (همه معجزات)، دل های شما سخت شد؛ مانند

فَهِیَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ

سنگ، یا سخت تر از آن؛ چرا که از (دل) بعضی سنگ ها، جوی ها می جوشد؛ پاره ای از آن ها شکافته می شود (و چشمه ای)

مِنْهُ الْآنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ

آب از آن ها بیرون می زند؛ برخی از آن ها از ترس (عظمت) خدا (و به نشانه ای تسلیم در برابر قانون و فرمان او، از فراز کوه) فرو

مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

می ریزد؛ اما از دل شما، نه معرفتی به خدا می جوشد و نه در برابر فرمان او سر فرو می آورید. خداوند از کارهایتان غافل نیست.

﴿٧٤﴾ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ

۷۴ آیا (شما مسلمانان) امیدوارید که (یهودیان، سخنان) شما را باور کنند؛ در حالی که گروهی از

يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ

(دانشمندان) آنان، سخن خدا را می شنیدند و پس از درک آن تحریفش می کردند؛

وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا

(زشتی کارشان را) می دانستند؟! ۷۵ هنگامی که (یهودیان منافق صفت) با مؤمنان دیدار کنند، می گویند «ایمان آوردیم»؛

وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ

و زمانی که با یکدیگر خلوت کنند، می گویند: «آیا با مسلمانان در بلری آنچه خدا (در تورات از صفات پیامبر آخر الزمان) برای شما

اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجَّوَكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾

آشکار کرده، سخن می گویند تا به (استناد) آن، در پیشگاه پروردگارتان ضد شما استدلال کنند؟! آیا عقل خود را به کار نمی گیرید؟» ۷۶

آشکار کرده، سخن می گویند تا به (استناد) آن، در پیشگاه پروردگارتان ضد شما استدلال کنند؟! آیا عقل خود را به کار نمی گیرید؟» ۷۶

۷۴. سخت‌تر از سنگ: به باران پرنعمت نگاه کن: بر همه چیز فرود می‌آید و بی هیچ بخلی، دانه‌های خود را به همه می‌بخشد؛ اما هر کس به گونه‌ای از آن بهره می‌برد. خاک حاصل‌خیز با تمام وجود او را در آغوش می‌کشد و با کمک او، رازهایش را برای دیگران آشکار می‌کند. گل‌های رنگارنگ، میوه‌های گوناگون، محصولات متنوع، درختان و گیاهان زیبا، نتیجه‌ی برخورد خوب خاک با باران هستند. آن‌طرف‌تر، سنگ را ببین که بی‌جان و بی‌ثمر در گوشه‌ای افتاده است. باران بر او هم می‌بارد؛ ولی چه فایده؟ سنگ، سخت است و باران اثری در آن ندارد.

جان و دل ما انسان‌ها نیز مانند زمین است و آیات و نشانه‌های خدا، همچون باران. الطاف خدا چون باران ریزان است؛ این ما هستیم که باید خود را آماده‌ی پذیرش باران رحمت الهی کنیم. اگر ما واقعاً در جست‌وجوی حقیقت و راستی باشیم و در این راه، تعصب‌های ناروا و لجابت‌ها را کنار بگذاریم، هر پدیده‌ای برای ما نشانه‌ای از حقیقت می‌شود. آنگاه به آسمان و زمین که بنگریم، خدا را با تمام وجود احساس می‌کنیم و هنگام روبه‌رو شدن با بندگان خاص خدا و آیات و نشانه‌های او، در برابر بزرگی و خوبی و مهربانی آنان سر فرود می‌آوریم. به این ترتیب، سرزمین قلب ما، خرم و آباد و به بوستانی برای پرواز فرشتگان تبدیل می‌شود، دیگر اثری از غرور و حسد و کینه در آن نمی‌ماند و پر از صفا و مهربانی و بخشندگی می‌شود. اگر اما انسان درهای قلبش را بر حقیقت ببندد و به باران خوبی اجازه ندهد که بر سرزمین جاننش ببارد، کم‌کم خاک حاصل‌خیز قلبش، می‌خشکد و پس از مدتی به سنگلاخ تبدیل می‌شود. در این هنگام، او به بدترین بیماری روحی دچار شده است؛ بیماری «قساوت قلب» یا همان «سنگ‌دلی» که دیگر هیچ نشانه‌ای نمی‌تواند او را هدایت کند و هیچ پندی در او اثر نمی‌کند. حتی معجزات عجیب و خارق‌العاده نیز در او تأثیری ندارد، و این اوج بدبختی یک انسان است. اگر پای صحبت تاریخ بنشینیم، نمونه‌های بسیار عجیبی از سنگ‌دلی انسان‌ها می‌شنویم.

قرآن نیز سخنان شگفت‌انگیزی در این باره دارد. بنی‌اسرائیل، نمونه‌ای کامل از یک قوم سنگ‌دل هستند. آن‌ها، تبدیل شدن عصای موسی به مار، باز شدن دریا، جوشیدن آب از یک تکه سنگ برای رفع تشنگی آنان، قرار گرفتن کوه طور بر فرازشان و معجزات فراوان دیگر را با چشم خود دیدند؛ نشانه‌هایی که یکی از آن‌ها برای پذیرفتن همه‌ی حقیقت کافی بود؛ اما لجابت چنان آنان را سنگ‌دل کرده بود که هیچ‌یک از این نشانه‌ها نتوانست در آنان اثر بگذارد. عجیب‌تر از سرگذشت بنی‌اسرائیل، حادثه‌ی کربلاست. کسانی که بر امام حسین علیه السلام شمشیر کشیده بودند، به‌خوبی او را می‌شناختند. سال‌ها پدر بزرگوارش امام علی علیه السلام در کوفه حکومت کرده و آنان با امام حسین علیه السلام نشست و برخاست کرده بودند. بسیاری از پیران آنان دیده بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله سر تا پای امام حسین علیه السلام را غرق در بوسه می‌کند و او و برادرش را سرور جوانان اهل بهشت معرفی می‌کرد. گفته‌اند که امام حسین علیه السلام به قاتل خود فرمود: «آیا مرا نمی‌شناسی؟» و او گفت: «تو را خوب می‌شناسم؛ مادرت فاطمه، پدرت علی، پدر بزرگ محمد و دشمن خداست.»! آنان با چشمان خود دیدند که هنگام کشته شدن امام حسین علیه السلام، از زمین خون تازه می‌جوشد و سر بریده‌ی او، قرآن می‌خواند؛ ولی مانند دیوانگان نگاه می‌کردند و می‌خندیدند! چه راست گفت امام پنجم ما که فرمود: «هیچ بنده‌ای با کيفری بدتر از سنگ‌دلی مجازات نمی‌شود.»

أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾

آیا نمی دانند که خدا (ای دانا) آنچه را که پنهان می کنند و آنچه را که آشکار می کنند، می داند؟ ۷۷ برخی از

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ

آن (یهودی) ها، بی سوادانی هستند که از کتاب (آسمانی شان) فقط (مشتی خیال های خام و) آرزوهای باطل (که علمای شان

إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾ قَوْلُ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ

به نام دین به آنان آموخته اند) می دانند، و آنان تنها گرفتار گمان خویش اند. ۷۸ پس وای بر کسانی که کتاب (تحریف شده ای) ز

ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا

را با دست های خود می نویسند و آنگاه می گویند «این از جانب خداست»؛ تا چیزهایی (را که به خدا نسبت داده اند) به

قَوْلُ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ

بهای اندک بفروشند. پس وای بر آنان، به سبب آنچه دست های شان نوشت، و وای بر آنان، به خاطر آنچه می کنند!

﴿٧٩﴾ وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ

۷۹ (یهودیان) گفتند: «(چون ما نژاد برتریم، اگر گناه کار هم باشیم)، آتش (جهنم) فقط چند روزی به ما خواهد رسید.» بگو:

أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ

«مگر پیمانی از خدا گرفته اید؟ - (البته در این صورت)، خداوند خلاف وعده اش (عمل) نخواهد کرد - یا چیزی را که

عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً

(به درستی) نمی دانید، به خدا نسبت می دهید؟» ۸۰ آری؛ (عذاب طولانی به شما خواهد

وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

رسید؛ زیرا) کسانی که بدی کنند و (آثار) گناهان شان (سراسر وجود) آنان را فرا گیرد، اهل آتش اند و

فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

همیشه در آن خواهند ماند. ۸۱ و مؤمنانی که کارهای شایسته کرده اند،

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨٢﴾ وَإِذْ

اهل بهشت اند و همیشه در آن خواهند ماند. ۸۲ زمانی

أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ

(را یاد کنید) که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که «جز خدا را نپرستید؛ به پدر و مادر نیکی کنید و (همچنین)

إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا

به خویشان و یتیمان و بینوایان؛ با مردم، نیکو سخن بگویید و نماز را کامل و بی نقص به جای آورید و (از

لِلنَّاسِ حُسْنًا وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ

مال خود) انفاق کنید (چه واجب باشد و چه مستحب)؛ (ولی) مدتی بعد؛ جز اندکی از شما

تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾

(، بقیه پیمان شکستید و) روی گردان شدید، و (البته) شما (از روی عادت) روی گردان هستید. ۸۳

۸۳. پیمان حیات بخش: خوشبختی و سعادت، آرزوی همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی زمان‌ها بوده و هست. بدون شک تمام تلاش ما در زندگی، برای رسیدن به آرامش و خوشبختی‌ست. با کمی تأمل، به این واقعیت می‌رسیم که برای رسیدن به این آرمان بزرگ، داشتن دو رابطه لازم است: رابطه با آفریدگار و رابطه با آفریدگان. ما هنگامی به سعادت می‌رسیم که آفریدگارمان را بشناسیم و بدانیم که چرا ما را آفریده است و از ما چه انتظاری دارد و ما چگونه می‌توانیم او را خشنود کنیم. پس از این ارتباط باید رابطه‌ی خود را با مخلوقات دیگر به‌ویژه هم‌نوعان خود اصلاح کنیم؛ باید به آنان نیکی کنیم و از آنان نیکی ببینیم.

خدای مهربان به وسیله‌ی پیامبرانش به ما آموخته است که چگونه این دو رابطه را برقرار کنیم. یک بار دیگر در این آیه دقت کنیم. خدای مهربان به وسیله‌ی حضرت موسی (علیه السلام) و با کتاب تورات از بنی‌اسرائیل پیمان گرفت که تنها او را بپرستند و در برابر هیچ مخلوق ضعیفی سر فرود نیاورند؛ با پدر و مادر خود که وجودشان را از آن‌ها دارند، خوب رفتار کنند و احترام آنان را نگه دارند؛ به خویشاوندان نیکی کنند و به مشکلاتشان رسیدگی نمایند؛ بر سر یتیمان که از داشتن تکیه‌گاهی همچون پدر محروم‌اند، دست محبت بکشند و از بینوایان دلجویی کنند؛ با مردم به‌خوبی صحبت کنند و ادب را نگه دارند؛ در برابر خدایی که آنان را آفریده و به آنان این‌همه نعمت بخشیده، تواضع کنند و نماز بخوانند و از مال و ثروتی که خدا به آنان بخشیده، به نیازمندان ببخشند. آری، به راستی اگر به این دستورها در جامعه‌ای عمل شود، آیا خبری از کینه و دشمنی، و اثری از فقر و تنگ‌دستی می‌ماند؟ آیا افسردگی و بی‌هدفی و اضطراب و پشیمانی در آن جامعه مجالی برای عرض اندام پیدا می‌کند؟ آیا شیطان فرصتی برای کاشت نهال دروغ و خلاف‌کاری در دل‌های مردم پیدا می‌کند؟

در میان دستورهای حیات بخش این آیه، یکی از آن‌ها در حفظ رابطه‌ی دوستی و محبت بسیار مؤثر است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾؛ یعنی با مردم به‌خوبی سخن بگویید. امام پنجم ما شیعیان در توضیح این آیه فرموده است: «بهتر از آن‌طوری که دوست دارید با شما صحبت شود، با مردم صحبت کنید.» اگر ما به همین یک دستور عمل کنیم، بسیاری از مشکلاتمان در زندگی حل می‌شود. اگر ما همیشه پیش از صحبت کردن با دیگران فکر کنیم که دوست داریم چگونه با ما صحبت کنند و آنگاه با دیگران بهتر از آن صحبت کنیم، رابطه‌ای دوستانه و در عین حال محترمانه با مردم خواهیم داشت. فرض کنید پدران و فرزندان، برادران و خواهران، هم‌کلاسی‌ها و هم‌کاران ما همگی به این توصیه عمل می‌کردند؛ در این حال آیا باز هم بر سر مطالب بیهوده و بی‌ارزش، اختلاف پیش می‌آمد؟ آیا کسی حاضر می‌شد به برادر دینی‌اش ناسزا گوید و به او دشنام دهد؟ آیا دیگر زن و شوهری بر سر شوری یا بی‌تک بودن غذا به هم پرخاش می‌کردند؟ آیا کسی برای کثیف شدن کفشش به سبب برخورد کف کفش دیگری به آن، به او تندی می‌کرد؟ و آیا ... ؟ در حقیقت، این دستورها، مانند نقشه‌ی گنج است که عمل به آن‌ها، ما را به گنج خوشبختی و سعادت می‌رساند، و بی‌توجهی به آن‌ها باعث می‌شود که عمری را در جست‌وجوی سعادت سپری کنیم و دست آخر، دست خالی بمانیم.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ

زمانی (را یاد کنید) که از شما پیمان گرفتیم که خون همدیگر را نریزید و یکدیگر را از سرزمین تان بیرون نکنید. پس (به

انفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تُشْهَدُونَ ﴿٨٤﴾

این پیمان) اقرار کردید و شما (یهودیان زمان نزول قرآن، به آن پیمان الهی و اقرار پیشینیان تان) گواهی می‌دهید. ۸۴

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا

(ولی) باز همین شما هستید که (به سبب هم پیمان شدن با قبايل مشرك عرب، با هم کیشان خود می‌جنگید و) یکدیگر

مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

را می‌کشید و گروهی از خودتان را از سرزمین شان بیرون می‌رانید؛ در حالی که از روی گناه و تجاوز و ستم بر

وَأِنْ يَأْتِوكُمْ أُسْرَى تَفْلُدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ

آنان، با یکدیگر هم دست می‌شوید. و اگر (همان هم کیشان تان که با آنان جنگیده‌اید، در حال اسارت نزد شما آیند،

إِخْرَاجُهُمْ أَفْتَوْمُنُونَ بَعْضُ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ

(به حکم تورات، در مقابل آزادی ایشان فدیة می‌دهید؛ در حالی که (به حکم تورات، از ابتدا، جنگ و) بیرون کردنشان

بَعْضٌ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ

بر شما حرام شده بود. آیا به بخشی از کتاب (آسمانی تان) ایمان می‌آوردید و به بخشی دیگر کافر می‌شوید؟! پس سزای

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ

کسی از شما که چنین (کاری) کند، جز خواری و رسوایی در زندگی دنیا نیست و روز قیامت (نیز) به سخت‌ترین

وَمَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ

عذاب پر گردانده خواهند شد، و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست. ۸۵ آنان، کسانی هستند

اشْتَرَوْا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ

که زندگی دنیا را به بهای آخرت خریده‌اند؛ از این رو عذابشان سبک نمی‌شود

وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ

و یاری نخواهند شد. ۸۶ بی‌شک به موسی کتاب (آسمانی) دادیم و پس از او، پیامبران را پی‌درپی فرستادیم و به عیسی

بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ

پس مریم دلائل روشن و معجزات آشکار دادیم و او را با جبرئیل نیرومند کردیم. آیا (چنین نیست که) هر گاه پیامبری چیزی که خوشایندتان

بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفْكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ

نیوید، برای شما می‌آورد، تکبر می‌ورزیدید؛ پس گروهی (از پیامبران) را دروغگو می‌شمردید و گروهی را می‌کشید؟! ۸۷ (یهودیان) گفتند:

اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾ وَقَالُوا

«دل‌های ما در پوشش است (و سخنان شما را نمی‌فهمیم).» (ولی آنان دروغ می‌گویند. دل‌هایشان چنین آفریده نشده؛ بلکه

قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

خداوند به سزای کفرشان آنان را لعنت کرده (و توان فهم و درک را از آنان گرفته) است؛ از این رو، (تنها) اندکی (از آنان) ایمان دارند. ۸۸

۸۵. یا رومی روم؛ یا زنگی زنگ: شاید تا به حال با افرادی برخورد کرده‌اید که در هنگام رانندگی به هیچ قانونی عمل نمی‌کنند: از چراغ قرمز رد می‌شوند، بر خلاف جهت خیابان حرکت می‌کنند، در جای ممنوع سبقت می‌گیرند و به‌راحت حق دیگران را زیر پا می‌گذارند؛ ولی اگر در جایی که حق با آن‌ها باشد، شخص دیگری خلاف کند و بخواهد حق آنان را ضایع کند، فریادشان بلند می‌شود که مگر از قانون رانندگی خبر نداری؛ طبق قانون، اینجا حق با من است و تو خلاف‌کاری، و به این ترتیب، یکی از مدافعان قانون می‌شوند؛ آیا این افراد، انسان‌های قانونمندی هستند؟ آیا این‌ها برای قوانین رانندگی احترام قایل‌اند؟ یا این که قوانین را فقط ابزاری برای تأمین منافع خود می‌دانند؛ که هرگاه با منافعشان سازگار نبود، به‌راحت آن را کنار می‌گذارند؟

فرموده‌ی خداوند در این آیه: ﴿اَفْتَوْمُنُوْا بَعْضُ الْكِتٰبِ وَ تَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ﴾، به یکی از خصلت‌های زشت یهودیان اشاره می‌کند؛ قبول داشتن برخی از دستورهای خدا و نپذیرفتن برخی دیگر. آن‌ها بر خلاف دستور کتاب آسمانی‌شان، با یکدیگر جنگ می‌کردند و همدیگر را از سرزمین خود بیرون می‌راندند. پس هنگامی که جنگ تمام می‌شد، در ازای آزادی اسیران هم‌کیش خود، از قبیله‌ی آنان غرامت می‌گرفتند و می‌گفتند: گرفتن غرامت برای آزادی اسیر، دستور کتاب مقدس ماست! در حالی که کتاب مقدس آن‌ها، از ابتدا جنگ و خون‌ریزی و بیرون کردن دیگران از سرزمین‌شان را ممنوع دانسته بود. خدای بزرگ این خصلت را به شدت محکوم و تهدید کرده که سزای آن در دنیا، خفت و خواری، و در آخرت، مجازات با سخت‌ترین عذاب است. ما مسلمانان نیز از مبتلا شدن به این بیماری خطرناک مصونیت نداریم. در میان ما هم کسانی بوده و هستند که دین برایشان فقط وسیله‌ای برای رسیدن به اهدافشان است و قرآن و دستورهای دین را تا زمانی قبول دارند که خواسته‌هایشان تأمین شود؛ ولی هنگامی که دین در مقابل خواسته‌هایشان قرار می‌گیرد، به‌راحت آن را کنار می‌گذارند. تاریخ اسلام، داستان‌هایی بس عبرت‌آموز در این باره دارد. ماجرای سپاه اسامه بن زید، مَثَم کردن پیامبر به هذیان‌گویی، کنار گذاشتن خلیفه‌ی راستین پیامبر ﷺ و به آتش کشیدن در خانه‌ی یگانه دختر عزیز او، شمشیر کشیدن بر امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و بریدن سر نوه‌ی پیامبر ﷺ، همه و همه از کسانی سر زده است که خود را مسلمان می‌نامیدند؛ مسلمانانی که اسلام نیاورده بودند تا به فرمان خدا گردن نهند؛ بلکه اسلام آورده بودند تا به قدرت و ثروت برسند، آسوده بخورند و بنوشند و از دنیا لذت برند؛ و این اسلام به پیشیزی نمی‌ارزد. چه عبرت‌آموز است این فرمایش پیامبر ما که «در روز قیامت، افرادی حاضر می‌شوند که همچون کوه‌هایی کار خوب دارند؛ ولی خدا همه‌ی کارهای خوبشان را نیست و نابود می‌کند و فرمان می‌دهد که آنان را به آتش افکنند. آنان روزه می‌گرفتند و نماز می‌خواندند و حتی شب زنده‌داری می‌کردند؛ ولی هنگامی که با چیز حرامی مواجه می‌شدند، با سرعت به آن حمله‌ور می‌شدند.»!



وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ

چون کتابی از سوی خداوند نزدشان آمد که آنچه (از تورات) را که همراه آنان بود، تصدیق می کرد، (آن را دروغ

وكانوا من قبل يستفتيهم على الذين كفروا فلما جاءهم

شمردند؛ در حالی که پیش از آن، (از خدا) می خواستند که (به وسیله ی پیامبر موعود) آنان را بر کافران، پیروز کند؛ پس

ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين ﴿٨٩﴾

هنگامی که آنچه (اوصافش را به خوبی) می شناختند، نزدشان آمد، به آن کفر ورزیدند. پس لعنت خدا بر کافران باد! ۸۹

بئسما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله

خودشان را در مقابل بد چیزی فروختند که از روی حسد به آنچه خدا نازل کرده، کفر می ورزند. (آنان به این حسد

بغيا ان ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده

می ورزند) که خداوند به هر یک از بندگانش که بخواهد، از فضل و بخشایش خود فرو می فرستد. در نتیجه ی

فباء و بغضب على غضب وللكافرين عذاب مهين

این کفر و حسد، به خشم های پی درپی (خداوند) گرفتار شدند. کافران، عذاب خوارکننده ای دارند.

﴿٩٠﴾ و اذا قيل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما

۹۰ چون به آنان گفته شود «به آنچه خداوند نازل کرده، ایمان آورید»، می گویند: «فقط» به آنچه بر ما نازل شده، ایمان

انزل علينا و يكفرون بما وراءه وهو الحق مصدقا

داریم، و به غیر از آن کفر می ورزند؛ در حالی که قرآن حق است و آنچه (از تورات) را که با ایشان است، تصدیق می کند.

لما معهم قل فلم تقتلون انبياء الله من قبل ان كنتم

بگو: «اگر (به کتاب آسمانی تان) ایمان دارید، چرا پیشتر پیامبران خدا را می کشتید؟» ۹۱ قطعاً موسی برای شما دلایل روشن

مؤمنين ﴿٩١﴾ ولقد جاءكم موسى بالبينات

و معجزات آورد. با این حال، شما پس از (رفتن) او، به ظلم و ناحق آن گوساله را ساختید (و پرستیدید). ۹۲ زمانی (را به یاد

ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون ﴿٩٢﴾

آوردید) که از شما پیمان (محکمی برای عمل به تورات) گرفتیم و (برای نشان دادن قبر تمان،) کوه (طور) را بالای سر تان

واذا اخذنا ميثاقكم ورفعنا فوقكم الطور خذوا

برافراشتیم (و به شما خطاب کردیم): «آنچه (از آیات تورات) را که به شما داده ایم، با عزم و اراده ی محکم بگیرید و (از

ما اتينكم بقوة واسمعوا قالوا سمعنا وعصينا

آن دست بر ندارید و به فرمان خدا) گوش فرادهید». (ولی آنان با زبان) گفتند «شنیدیم و (در عمل گفتند) نافرمانی

واشربوا في قلوبهم العجل بكفرهم قل

کردیم» و دل هایشان به سبب کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شد. بگو: «اگر (با این عهد شکنی، تکذیب آیات الهی و قتل

بئسما يا مړكم به ايمانكم ان كنتم مؤمنين ﴿٩٣﴾

پیامبران و گوساله پرستی، باز ادعا می کنید که به تورات) ایمان دارید، ایمانتان شمارا به بد چیزی فرمان می دهد!» ۹۳

۹۳. عشق به گوساله: پیش از حضرت موسی علیه السلام، بنی اسرائیل صدها سال برده‌ی فرعونیان و در چنگال آنان اسیر بودند و با چشمان خود، بت‌پرستی اربابان‌شان را مشاهده می‌کردند. اگرچه بنی اسرائیل از نسل حضرت یعقوب علیه السلام بودند و ادعا می‌کردند که دین آباء و اجدادیشان را حفظ کرده‌اند، به سبب رفت و آمد زیادشان با فرعونیان، برخی از اعتقادات باطل آن‌ها را کسب کرده بودند. مثلاً اعتقاد داشتند که خداوند دارای جسم است. آنان نمی‌توانستند بپذیرند که خدا مادی نیست؛ چون سال‌ها دیده بودند که فرعونیان، در مقابل بت‌ها به سجده می‌افتد و خدایانی دارند که دیده می‌شود. پس از آن‌که حضرت موسی علیه السلام برای سخن گفتن با خدا و گرفتن کتاب آسمانی تورات از میان قومش بیرون رفت، فرد شیادی به نام سامری که بنی اسرائیل را به خوبی می‌شناخت، مجسمه‌ای به شکل گوساله ساخت و آن را خدای مردم معرفی کرد. بنی اسرائیل هم که گویی در آرزوی چنین روزی بودند، با کمال میل، خدایی گوساله را پذیرفتند و یک دل نه، صد دل عاشق آن شدند؛ تا حدی که پس از آن‌که حضرت موسی علیه السلام بازگشت و گوساله‌ی سامری را سوزاند و خاکسترش را در دریا ریخت، برخی از گوساله‌پرستان، دهان خود را بر آب دریا گذاشتند تا از آبی که با خاکستر گوساله مخلوط شده، نوشیده باشند!

راستی چرا بنی اسرائیل به این آسانی از دین خود دست کشیدند و موسی علیه السلام را کنار گذاشتند؟ مگر آن‌همه معجزه از پیامبرشان ندیده بودند؟ با دقت در این آیه، به پاسخ پرسش‌مان می‌رسیم. قرآن می‌فرماید که «دل‌های بنی اسرائیل بر اثر کفر، با محبت گوساله آمیخته شد» (وَأُشْرِیوَا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلُ بِكُفْرِهِمْ). گویی آنان عشق و علاقه به گوساله‌پرستی را همچون شربتی سر کشیدند و آن شربت در اعماق وجودشان اثر کرد. آری، هنگامی که کسی عاشق چیزی شود، فقط همان را می‌بیند و بس. بدین‌ترتیب، به نوعی نابینایی می‌رسد که حاضر می‌شود همه‌ی هستی‌اش را در راه آن فدا کند. به همین سبب است که ما انسان‌ها باید مراقب علاقه‌هایمان باشیم. ما نمی‌توانیم عشق و محبت را به کلی از دل‌هایمان بیرون کنیم؛ ولی می‌توانیم آن را هدایت کنیم. چه بسیار انسان‌هایی که عشق به قدرت و ثروت یا خوردن و خوابیدن و لذت بردن، همه چیز را از یادشان می‌برد و هر کاری می‌کنند تا به خواسته‌شان برسند؛ و چه بسا انسان‌هایی که عشق به خدا و خوبی‌ها چنان در وجودشان ریشه کرده که هیچ چیزی در دنیا نمی‌تواند آن دوستی را از ایشان جدا کند. در داستان کرلا می‌خوانیم پس از آن که امام حسین علیه السلام به یارانش اجازه داد که او را تنها بگذارند و جان خود را با استفاده از تاریکی شب نجات دهند، آنان به مردانگی و شرف معنا بخشیدند و وفاداری خود را اعلام کردند. یکی از آن بزرگ‌مردان به نام مسلم بن عوسجه به امام عرض کرد: «به خدا سوگند که اگر مرا بکشند و بدنم را بسوزانند و خاکسترش را به باد دهند، و دوباره زنده شوم، و این کار هفتاد بار تکرار شود، از شما دست بر نمی‌دارم تا در دفاع از شما، جان از بدنم خارج شود». آری، این هنر ماست که پنجره‌ی دل را به روی معشوقی حقیقی باز کنیم و به هر میل و محبتی روی خوش نشان ندهیم.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ

بگو: «اگر (بنا بر ادعایتان،) در حکم خدا (پهشت و) سرای آخرت، مخصوص شماست، نه (سایر) مردم،

دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٤﴾

اگر راست می‌گویید، آرزوی مرگ کنید (تا از زندگی پر از رنج دنیا به زندگی شیرین و گولرای ابدی برسید).» ۹۴

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

و آنان، به سبب آن چیزی که (برای آخرتشان) پیش فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد، و خدا از وضعیت ستمگران به خوبی آگاه است.

﴿٩٥﴾ وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوٰةٍ وَمِنَ الَّذِينَ

۹۵ (گواه این که آنان هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد، این است که) بی‌شک آنان را حریص‌ترین مردم

أَشْرَكُوا يُوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّجِهِ

به زندگی می‌یابی، و (حتی حریص‌تر) از مثرکان؛ (تا آنجا که) هر یک از آنان آرزو می‌کند کاش هزار سال عمر کند؛

مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

در حالی که چنین عمر طولانی (هم) نمی‌تواند او را از عذاب (الهی) دور کند. خداوند به کارهایشان، بیناست. ۹۶

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ

(در پاسخ یهودیانی که با جبرئیل دشمن‌اند و به این بهانه، وحیی را که بر تو نازل کرده، نمی‌پذیرند) بگو: هر کس دشمن جبرئیل

مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٩٧﴾

باشد، (دشمن خداست؛ چرا که) او قرآن را با اجازه‌ی خداوند بر قلبت نازل کرده است؛ (قرآنی) که کتب آسمانی

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ

پیش از خودش را تصدیق می‌کند و راهنمایی و بشرتی (بزرگ) برای مؤمنان است. ۹۷ هر کس با خدا و فرشتگانش و پیامبرانش

وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿٩٨﴾ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا

و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد (و بدین ترتیب کافر شود، بداند که) خدا دشمن کافران است. ۹۸ و به راستی آیات

إِلَيْكَ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿٩٩﴾

و نشانه‌های روشنی بر تو فرو فرستادیم و جز نافرمانان، کسی به آن‌ها کفر نمی‌ورزد. ۹۹

أَوْ كُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ

چرا هرگاه (یهودیان با خدا و پیامبرانشان) پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن (پیمان) را شکستند؟ حقیقت این است که

لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

بیشترشان ایمان نداشتند. ۱۰۰ هنگامی که پیامبری از جانب خدا نزدشان آمد که آنچه (از تورات و انجیل)

مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ بَدَّ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أَوْثُوا الْكِتَابَ

را که همراهشان است، تصدیق می‌کند، گروهی از (علمای) اهل کتاب، کتاب خدا (یعنی تورات) را

كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَوْا ظُهُورَهُمْ لَكَاثِهِمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

پشت سرشان انداختند (و به آن توجه نکردند؛ چنان که گویی (از حقانیت آن پیامبر، هیچ) نمی‌دانند. ۱۰۱

۹۴. مرگ اگر مرد است، گو نزد من آی: یکی از ویژگی‌های افراد نادان، ادعاهای بزرگ و بدون حقیقت است. افراد کم‌خرد معمولاً برای بزرگ نشان دادن خود به دیگران، ادعاهای عجیبی می‌کنند، و هنگامی که از آنان خواسته می‌شود ادعای خود را اثبات کنند، از پاسخ طفره می‌روند و مشت خالی‌شان باز می‌شود. یهودیان از گذشته تا کنون، جزء این افراد به شمار می‌روند و انسان‌هایی پرمدعا و بی‌خیر و برکت هستند. یکی از خیالات خام یهودیان این بود که فقط کسی وارد بهشت می‌شود که دین آنان را داشته باشد، و بهشت، سرزمین یهودیان است! قرآن برای رو کردن دستشان، پیشنهادی عبرت‌آموز به آنان می‌دهد و به آنان می‌گوید که اگر بهشت مخصوص شماست، از خدا بخواهید مرگ شما را برساند؛ زیرا مرگ، شما را از غم‌ها و رنج‌های دنیا نجات می‌دهد و بهشت ابدی را که غم و اندوهی در آن نیست، به شما هدیه می‌کند. اما آن مردم خلاف‌کار که از کارهای خود به خوبی خبر داشتند، هیچ‌گاه چنین آرزویی نمی‌کردند؛ زیرا می‌دانستند که با وضعی که دارند، مرگ برایشان دروازه‌ی ورود به جهنم است. آنان چنان به زندگی دنیا وابسته بودند که دوست داشتند عمرشان هزار سال باشد؛ غافل از این‌که اگر هزار سال هم عمر کنند، باز هم باید در دادگاه عدل الهی حاضر شوند و کیفر اعمالشان را ببینند.

اما به‌راستی چرا بیشتر مردم از مرگ می‌ترسند؟ چرا وقتی سخنی در باره‌ی مرگ می‌شنوند، چهره‌هایشان درهم می‌رود و به هم می‌گویند: «دور از جان!»؟ آیا مرگ چیز بدی است؟ مگر خدا ما را دوست ندارد که ما را می‌میراند؟ پاسخ این سؤال این است که دو گروه از مرگ می‌ترسند: گروه یکم، کسانی که مرگ را پایان زندگی می‌دانند و عقیده‌ای به جهان پس از مرگ ندارند. اینان وقتی سخن از بهشت و دوزخ به میان می‌آید، به مسخره می‌گویند: چه کسی دیده که ما باور کنیم؟ طبیعی‌ست که این افراد از مرگ منتظر باشند و در بهترین لحظات زندگی‌شان نیز اگر به یاد آن بیفتند، کامشان تلخ شود. گروه دوم، کسانی هستند که به جهان پس از مرگ اعتقاد دارند؛ اما در زندگی مرتکب گناهان زیادی شده‌اند و به همین سبب از مرگ می‌ترسند؛ چون می‌دانند که مرگ، آغاز مجازات آن‌هاست. اینجاست که می‌فهمیم پیامبران خدا چه خدمت بزرگی به ما کرده‌اند. آنان نقاب وحشتناک مرگ را در ذهن‌های ما کنار زدند و به ما آموختند که مرگ، دریچه‌ای به زندگی بهتر است؛ مانند به دنیا آمدن انسان که خروج از جایی تنگ و تاریک، و ورود به دنیایی وسیع و نورانی‌ست. همچنین آنان به ما یاد دادند که چگونه خوب زندگی کنیم تا خوب هم بمیریم. مرگ برای دوستان خدا، به هر شکلی که باشد، شیرین و لذت‌بخش است. مرگ، پایان رنج‌ها و دردها و رسیدن به مهربان‌ترین مهربانان است؛ او که از مادر به ما مهربان‌تر است و همه چیز را فراهم کرده تا ما به خوشبختی برسیم. برای همین است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در باره‌ی خود فرمود: «به خدا سوگند، پسر ابوطالب، مرگ را بیشتر از علاقه‌ی کودک به شیر مادرش دوست دارد.»

در روز عاشورا، هر چه امام حسین علیه السلام به زمان کشته شدن نزدیک‌تر می‌شد، خوشحال‌تر می‌نمود. در آن احوال، امام به یاران خود فرمود: «مرگ فقط پلی‌ست که شما را از ناراحتی‌ها و رنج‌ها به باغ‌های وسیع بهشت و نعمت‌های جاودان منتقل می‌کند. کدام‌یک از شما، به سبب جا به‌جا شدن از زندان به قصر ناراحت می‌شوید؟!» دوستان خدا، با زندگی خویش این شعر را برای مرگ سرودند: «مرگ اگر مرد است، گو نزد من آی/ تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ/ من ز او عمری ستانم جاودان/ او ز من دلقی بگیرد رنگ رنگ.»

وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ ۚ

(یهود) از آنچه شیاطین در (دوران) پادشاهی سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند. سلیمان (با گناه جادوگری) کافر نشد؛

وَمَا كَفَرَ سُلَيْمٌ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ

اما شیاطین کافر شدند که به مردم سحر و جادو می‌آموختند. و (همچنین یهود) از آنچه بر دو فرشته‌ی هاروت و ماروت

النَّاسِ السَّحَرَاءُ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ

در (شهر) بابل (برای دفع سحر شیاطین) نازل می‌شد. (پیروی کردند). (البته) آن دو به هیچ کس (جادو) نمی‌آموختند؛

وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ

مگر این که می‌گفتند: «ما فقط وسیله‌ی آزمایش هستیم». پس (تو با سوء استفاده از سخنان ما

فَلَا تَكْفُرُ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ

و سحر کردن مردم) کافر مشو. پس چیزی از آن دو یاد می‌گرفتند تا با آن، بین مرد و همسرش جدایی بیندازند، و آنان جز با

وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

اذن و اجزای خداوند نمی‌توانستند به هیچ کس زبانی برسانند؛ (چرا که سحر، خود از مقررات خداوند است و بدون

وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا

خواست خدا اثر نمی‌کند). و چیزی می‌آموختند که به آنان زیان می‌رساند و (هیچ سودی برایشان نداشت، و قطعاً

لَمَنْ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا

می‌دانستند که هر کس آن (جادو) را بخرد، هیچ بهره‌ای در قیامت ندارد؛ و قطعاً خودشان را به بدچیزی فروختند. اگر

بِهِ أَنْفُسُهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۲﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا

می‌دانستند، (هرگز خود را به گناه سحر، آلوده نمی‌کردند). ۱۰۲ اگر آنان ایمان می‌آوردند و خود را (از خشم خدا) حفظ

وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

می‌کردند، بی‌شک پاداشی (که) از جانب خدا (دریافت می‌کردند، از بهره‌ی اندکی که در مقابل سحر کفرآمیزشان می‌گرفتند) بهتر بود.

﴿۱۰۳﴾ يٰۤأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا

ای کاش می‌دانستند. ۱۰۳ ای مسلمانان، (در خطاب به پیامبر) نگویید «راعنایا» (تو را این و آن در زبان عبری، معنای ناپسندی دارد و

انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۰۴﴾

استفاده‌ی یهودیان از آن در مقابل پیامبر اسلام برای ناسزاگویی بوده است)، و بگویید «انظرنایا» (یعنی به ما توجه کن، و) (به این

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ

توصیه) گوش فرا دهید و (بدانید که) کافران، عذاب دردناکی خواهند داشت. ۱۰۴ کافران اهل کتاب و مشرکان

أَن يُنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ

دوست ندارد که هیچ خیری از سوی پروردگارتان بر شما نازل شود؛ در حالی که خدا هر کس را بخواهد،

بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۱۰۵﴾

به رحمت خود اختصاص می‌دهد، و خدا لطف و عنایت بزرگ دارد. ۱۰۵

۱۰۲. سلیمان و ساحران بابل: حضرت سلیمان علیه السلام یکی از پیامبران بزرگ خداست که سالها در سرزمین شام، بر بنی اسرائیل فرمانروایی کرد. پادشاهی سلیمان علیه السلام، پر از ماجراهای عجیب و خارق العاده است. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آیات قرآن را برای مردم می خواند و در لابه لای آن ها از حضرت سلیمان علیه السلام یاد می کرد، یهودیان کافر به مسخره می گفتند: «نگاه کنید! محمد، سلیمان را از پیامبران خدا می شمرد؛ در حالی که او ساحری بیش نبود!» ماجرا از این قرار بود که حضرت سلیمان علیه السلام در زمان فرمانروایی اش دستور داد تمام نوشته هایی را که در باره ی جادوگری وجود داشت، گردآوری کنند و برای جلوگیری از انحراف و سوء استفاده ی مردم، آن ها را در جای مخصوصی نگه دارند. پس از وفات آن حضرت، گروهی شیطان صفت به آن نوشته ها دست یافتند و به مردم گفتند که سلیمان به کمک این جادوها بر شما حکومت می کرده و او یک جادوگر بزرگ بوده و مردم از او جادو می آموختند. به همین سبب، یهودیان به سلیمان تهمت زدند که او به علت گناه جادوگری، کافر شده است. خداوند در برابر این اتهام دروغ یهودیان، از پیامبر خود دفاع کرد و فرمود: مردم در زمان سلیمان، سحر و جادو را از شیاطین یعنی جن های خبیث می آموختند؛ نه از سلیمان، و او هرگز به کارهای کفرآمیزی مانند جادوگری دست نزد.

همچنین مردم از دو نفر دیگر نیز سحر می آموختند؛ هاروت و ماروت که دو فرشته بودند که به صورت انسان درآمده بودند و وظیفه داشتند در شهر بابل - که در حدود نجف و کربلای فعلی قرار داشت - به مردم سحر بیاموزند؛ البته نه برای سوء استفاده؛ بلکه برای این که مردم بتوانند جادوی دیگران و اثر آن را از خود دفع کنند. به همین سبب، به هر کس که سحری آموختند، می گفتند: شما بدین وسیله امتحان می شوید؛ پس مبادا با سوء استفاده از این سحرها، کافر شوید. بسیاری از مردم اما توصیه ی آنان را نشنیده گرفتند و با سحرهایی که یاد گرفته بودند، دیگران را آزار می دادند. در قرآن بارها به سحر و جادو اشاره شده است. البته جادو چند نوع است: یکم، استفاده از ترکیب های شیمیایی و خواص مواد است که افراد دیگر از آن بی خبرند. این کار در زمان ما نیز زیاد دیده می شود. دوّم، چشم بندی و شعبده بازی ست که چیزی جز فریب طرف مقابل نیست. سوّم، تأثیر گذاشتن در قوّه ی خیال و روان افراد است؛ به گونه ای که آن ها خیال کنند مطلبی حقیقت دارد؛ در حالی که در جهان خارج چنین چیزی وجود ندارد. قرآن در باره ی ساحران فرعون می گوید که آنان کاری کردند که مردم خیال کنند چوب ها و طناب هایشان حرکت می کند. چهارم، کارهایی ست که واقعاً در جهان خارج تأثیر دارد. مثلاً همین آیه می گوید که مردم چیزهایی یاد می گرفتند که با آن ها میان زن و شوهرها جدایی می انداختند. به هر حال، یاد گرفتن سحر و جادو - به هر نوعی که باشد - و انجام دادن آن، حرام است، و جادوگر دشمن خداست. حضرت علی علیه السلام در این باره فرموده است: «کسی که کم یا زیاد سحر بیاموزد، کافر شده و رابطه ی او با خدا به کلی قطع شده است.»



ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا ۗ

هر آیه ای را نسخ کنیم (و حکمش را برداریم) یا آن را از یادها ببریم، بهتر از آن، یا همانند آن را

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰۶﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ

می آوریم. آیا ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست؟ ۱۰۶ آیا ندانستی که فرمان روایی

لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ

آسمان ها و زمین، از آن خداست و شما جز خداوند، هیچ سرپرست

وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۰۷﴾ أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ

و یآوری ندارید؟ ۱۰۷ آیا می خواهید از پیامبرتان درخواست (های نامعقولی) کنید؛ همان طور که

كَمَا سَأَلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِدِلِ الْكُفْرَ بِٱلْإِيمَانِ

پیشتر از موسی درخواست شد؟ و (به این ترتیب، در مسیر کفر حرکت کنید؟ بدانند که) هر که

فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۱۰۸﴾ وَكَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ

کفر را جایگزین ایمان کند، قطعاً راه راست را گم کرده است. ۱۰۸ پس از آن که حق (بودن اسلام)

لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ

بر اهل کتاب آشکار شد، بسیاری از آنان دوست دارند که شما را پس از ایمان آوردن تان کافر کنند.

أَنفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا

این به سبب حسدیست که از وجودشان برمی خیزد. پس (اکنون از آنان) در گذرید و گذشت

حَتَّىٰ يَأْتِيَ ٱللَّهُ بِأَمْرٍ ؕ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰۹﴾

کنید تا خداوند فرمانش را (در باره ی آنان) صادر کند؛ که خدا بر هر کاری تواناست. ۱۰۹

وَٱقِيمُوا ٱلصَّلٰوةَ وَءَاتُوا ٱلزَّكٰوةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ

فمازرا کامل و بی نقص به جای آورید و (از مال خود) انفاق کنید (چه واجب باشد و چه مستحب)،

مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

و هر گونه نیکی را که برای خود پیش فرستید، نزد خدا خواهید یافت؛ زیرا خداوند به کارهایتان بیناست.

﴿۱۱۰﴾ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ ٱلْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا

(اهل کتاب) گفتند: «کسی جز یهودیان یا مسیحیان به بهشت داخل نخواهد شد.» این

تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ

(سخنان)، آرزوهای باطل آن هاست. بگو: «اگر راست می گویند، دلیل خود را (بر آن) بیاورید.»

﴿۱۱۱﴾ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ

۱۱۱ چرا! (دیگران نیز وارد بهشت می شوند؛ زیرا) کسانی که در حال نیکوکاری خود را به خدا تسلیم می کنند،

أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۱۲﴾

پاداششان را نزد پروردگارشان خواهند یافت، و نه ترسی آنان را فرامی گیرد و نه اندوهگین می شوند. ۱۱۲

۱۰۶. نسخ: دانش‌آموزان سال دوم دبستان را در نظر بگیرید. معلّم در ابتدای سال به آن‌ها می‌گوید: پارسال به شما گفتند که جمع و تفریق را با انگشت‌هایتان حساب کنید؛ ولی دیگر این کار ممنوع است. سال بعد، معلّم می‌گوید: از امسال، کسی با مداد نمی‌نویسد. یک سال دیگر، قانون دیگری تغییر می‌کند، و در هر پایه، دانش‌آموزان باید کارهایی کنند که سال‌های گذشته از آن منع می‌شدند. نظر شما در باره‌ی این تغییرات چیست؟ آیا تغییر برخی از قوانین به سبب رشد دانش‌آموزان ایرادی دارد؟ آیا این نشان‌دهنده‌ی ضعف مدرسه است؟ بی‌شک جواب شما منفی‌ست. بلکه اگر قوانین از پایه‌ی یکم دبستان تا آخر دبیرستان هیچ تغییری نکنند، رشد تحصیلی دانش‌آموزان با مشکل روبه‌رو می‌شود.

جهان، یک مدرسه‌ی بزرگ است، و همه‌ی انسان‌ها، دانش‌آموزان آن هستند، و دوره‌های تاریخی، مانند پایه‌های تحصیلی‌ست، و پیامبران، معلمان دلسوزی هستند که از سوی خدا برای تربیت ما آمده‌اند. از زمان حضرت نوح علیه السلام که دین به صورت برنامه‌ای مشخص به مردم ارائه شد، مطالب دین به دو بخش تقسیم شده است: یکم، مطالبی که تغییرپذیر نیست؛ مانند یگانگی و عدل خدا، یا زشتی و حرام بودن آدم‌کشی. دوم، دستورهایی که مخصوص مردم همان دوره بوده و با سپری شدن زمان آن‌ها و آمدن پیامبر اولوالعزم جدید، آن دستورها کنار رفته و قوانین جدیدی به جای آن‌ها آمده است.

به این اتفاق، یعنی برداشته شدن یک حکم یا قانون با به انتها رسیدن زمان آن، «نسخ» می‌گویند. مثلاً قرآن فرموده است که خداوند به سبب گناهان بنی‌اسرائیل، بسیاری از خوراکی‌هایی را که بر آن‌ها حلال بوده، حرام کرد؛ اما هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام مبعوث شد، برخی از آن چیزهای پاکیزه دوباره برایشان حلال شد. احکام گذشته را حضرت عیسی علیه السلام نسخ کرد و احکام جدیدی جایگزین آن‌ها شد. جالب توجه این‌که با بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، تمام غذاهای لذیذ و پاکیزه بر مردم حلال شد و احکام دشوار کنار رفت، و در حقیقت، باقی‌مانده‌ی آن قوانین سخت نسخ شد.

حتی در زمان یک پیامبر نیز امکان نسخ وجود دارد. ممکن است خداوند برای امتحان یا مصلحت خاصی، دستوری موقت صادر کند و پس از به پایان رسیدن آن مصلحت یا مشخص شدن کسانی که در آن امتحان الهی قبول یا رد شده‌اند، آن حکم را نسخ کند. مثلاً مسلمانان به فرمان خدا، سیزده سال در مکه و چند ماه در مدینه به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواندند؛ ولی پس از آن، قبله تغییر کرد و مسلمانان مأمور شدند به سوی کعبه نماز بخوانند. قبول این مطلب، برای بعضی مسلمانان سخت بود. خدا نیز آیه‌ای نازل کرد و علت این تغییر را چنین بیان کرد: «قبله‌ای را که مدّتی بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم تا آن کس را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن که به جاهلیت گذشته‌اش بر می‌گردد، مشخص کنیم». (بقره - ۱۴۳). بدین ترتیب نسخ در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه پیدا کرد. گاهی ایشان حکمی را که خود معلوم کرده بود، نسخ می‌کرد. گاهی هم حکمی که پیامبر مشخص کرده بود، با آیه‌ای از قرآن نسخ می‌شد. گاهی هم دستوری که در یک آیه‌ی قرآن آمده بود، با آیه‌ای دیگر نسخ می‌شد. همه‌ی این‌ها البته از سوی خدا بود و دلایل مهمی داشت. با وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اما نسخ برای همیشه پایان پذیرفت و دیگر هیچ حکمی نسخ نمی‌شود؛ زیرا اسلام، آخرین دین، و محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ

یهودیان گفتند «مسیحیان برحق نیستند»، و مسیحیان (نیز) گفتند «یهودیان برحق نیستند»؛ در حالی که (هر

لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ

دو دسته،) کتاب (آسمانی) را می خوانند (و می دانند که هر دو در زمان خودشان برحق بوده اند).

الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ ۚ قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ

نادانان (مشرک) نیز سخنی همانند آنان گفتند (که مسلمانان برحق نیستند). خداوند بین آنان در روز

الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ

قیامت در آنچه (یا هم) اختلاف داشتند، داوری خواهد کرد. ۱۱۳ چه کسی ستم کارتر است

مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا ۚ أُولَٰئِكَ

از آن که از یادکرد نام خدا در مساجد جلوگیری کند و در خراب کردن آن ها بکوشد؟ چنین کسانی

مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ

حق نداشتند وارد مساجد شوند؛ جز با ترس و وحشت. بهره ی ایشان در دنیا، خواری و رسوائی ست؛

وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ

و در آخرت، عذاب بزرگی خواهند داشت. ۱۱۴ مشرق و مغرب (عالم) فقط از آن خداست. پس به

فَاَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

هر جا رو کنید، آنجا سوی خداست؛ چرا که (رحمت) خداوند، فراگیر، و (او) بسیار داناست. ۱۱۵

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ۚ سُبْحٰنَهُ ۚ بَلْ لَمْ يَكُنْ فِي السَّمٰوٰتِ

(اهل کتاب) گفتند: «خداوند، (مخلوقی را) فرزند (خود) انتخاب کرد.»- (ولی) او (از این سخنان) بسیار منزّه است؛

وَالْأَرْضِ كُلُّ لَمْ قَلَبْتُونَ ﴿١١٦﴾ بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ

بلکه آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن اوست. همه در برابر او فرمان بردارند. ۱۱۶ (او) آسمان ها و زمین را بدون نمونه ی

وَإِذَا قُضِيَ أَمْرٌ فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿١١٧﴾ وَقَالَ الَّذِينَ

پیشین آفریده است. چون به کاری فرمان دهد، فقط به آن می گوید «موجود باش» پس (بی درنگ) موجود می شود. ۱۱۷ نادانان

لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ

(مشرک) گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی گوید، یا نشانه ای برای ما نمی آید (تا اسلام را بپذیریم)؟» کسانی (از اهل کتاب)

قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ

که قبل از آنان بودند نیز سخنی مانند سخن آنان می گفتند. (افکار و) دل هایشان (در تیرگی و لجاجت)، شبیه یکدیگر

قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ

است. بی شک آیات و نشانه ها (یمان) را برای گروهی که یقین دارند، آشکار کردیم. ۱۱۸ ما تو را مژده دهنده

بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿١١٩﴾

و بیم رسان فرستادیم؛ در حالی که سراسر حق هستی، و تو در پاره ی (گمراهی) دوزخیان بازخواست نخواهی شد. ۱۱۹

۱۱۵. خدا کجاست؟؛ نهال اسلام، هر روز بیشتر رشد می‌کند و مسلمانان از میوه‌های نورس آن بهره می‌برند. حوادث گوناگون، یکی پس از دیگری رخ می‌نمود و خدا به سبب آنها، مطالب مهمی را برای مردم بیان می‌کرد. پس از ماجرای تغییر قبله از بیت‌المقدس به کعبه، یهودیان از مسلمانان ایراد گرفتند که مگر می‌شود قبله را تغییر داد و روزی به یک سمت و روز دیگر به جهت دیگر نماز خواند. همچنین در تاریخ آمده است که پیامبر ﷺ گروهی از مسلمانان را به یکی از میدان‌های جنگ فرستاد. شب‌هنگام که تاریکی همه جا را فرا گرفت، آنها نتوانستند قبله را بشناسند و هر گروهی به سوی نماز خواندند. پس از آن که آفتاب طلوع کرد، فهمیدند که هیچ‌یک به سوی قبله نماز نخوانده‌اند. هنگامی که از سفر بازگشتند، ماجرا را برای پیامبر ﷺ بازگفتند. این حوادث باعث شد که خدا این مطلب مهم را برای مردم بیان کند که خدا جای مشخصی ندارد و همه جای جهان برای اوست.

هر جا که چیزی وجود دارد، خدا در آنجا هم هست، و اصلاً خدا جسم نیست که بتوان به سمت او اشاره کرد. خدا با همه چیز هست؛ ولی خودش چیز دیگری است. ماده بودن، خاصیت ما آفریدگان محدود است، و خدای نامحدود، مادی نیست، و اگر به ما دستور داده که به سمتی مشخص نماز بخوانیم، نه به این علت است که او در آن سمت است؛ بلکه بدین سبب است که ما یکپارچه و هماهنگ باشیم و دچار هرج و مرج نشویم. همچنین آن جهت مخصوص، یکی از قدیم‌ترین پایگاه‌های توحید و یگانه‌پرستی است و توجه به آن، خاطرات مهمی از بندگی خدا و دشمنی با شیطان را به یاد می‌آورد. آری، اگر زمانی خدا صلاح می‌دانست که بندگان به سوی بیت‌المقدس نماز بخوانند و زمانی دیگر مکه را قبله‌ی ما قرار داد، همه به سبب مصلحت ما بندگان بوده است و نه چیز دیگر. آری، خدا با این آیه به همه‌ی ما پیام داده که به هر سمتی و با هر حالتی می‌توانیم با او راز و نیاز کنیم و خواسته‌هایمان را با او در میان بگذاریم. ایستاده و نشسته و خوابیده، به این سو و آن سو، فرقی نمی‌کند؛ مهم این است که پنجره‌ی دل را به یاد او بگشاییم و خانه‌ی قلبمان را از عطر نامش خوشبو کنیم. به همین سبب، امامان ما از این آیه استفاده کرده و به ما یاد داده‌اند که حتی در زمانی که بر مرکبی سوار هستیم، می‌توانیم با حالت اشاره، نماز مستحب بخوانیم؛ زیرا ما انسان هستیم و ناچاریم به جهت‌های متفاوت حرکت کنیم. البته به یاد داشته باشیم که رو به قبله بودن در نمازهای واجب و برخی از احکام دیگر مانند دفن مرده‌ها و ... لازم است و در غیر آنها واجب نیست.

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ

یهودیان و مسیحیان از تو خشنود نخواهند شد مگر این که از آیین شان پیروی کنی. بگو: «تنها هدایت الهی،

هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ

هدایت (حقیقی) است.» (اما) اگر پس از دانشی که (از طریق وحی) پرايت به دست آمد، از هوس های شان پیروی

مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾ الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمْ

کتابی، در برابر خداوند هیچ سرپرست و یابوری نخواهی داشت. ۱۲۰ کسانی که به آنان کتاب (آسمانی)

الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ

دادیم، آن را چنان که شایسته اش هست، می خوانند (و از آن پیروی می کنند). آنان بدان ایمان (حقیقی) دارند. (اما) کسانی که

بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿۱۲۱﴾ يَبْنَىٰ إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ

به آن کفر ورزند، زیانکاران حقیقی هستند. ۱۲۱ ای بنی اسرائیل، نعمت (های) مرا که به شما ارزانی کرده ام، یاد کنید و

أَنعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۱۲۲﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا

(به ویژه) این (نعمت) که من (برخی از گذشتگان) شمارا بر جهانیان (زمانشان) برتری دادم. ۱۲۲ خود را از (سختی) روزی

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا

حفظ کنید که کسی به جای شخصی (دیگر)، حق را ادا نمی کند و جایگزینی (برای رهایی از عذاب که خود را با آن بازخرد) از وی

شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۱۲۳﴾ وَإِذْ بَتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَتٍ

پذیرفته می شود و شفاعتی به او سود نمی رساند، و پاری نخواهند شد. ۱۲۳ زمانی (را یاد کن) که پروردگار ابراهیم او را با اموری آرمود،

فَاتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ

و (او) آن ها را کامل به انجام رساند. (آنگاه خداوند) فرمود: «من تو را امام مردم قرار می دهم.» (ابراهیم) عرض کرد: «از فرزندانم

لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿۱۲۴﴾ وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ

(چطور؟) فرمود: «پیمان من به ستم کاران نمی رسد (و تنها فرزندان معصوم تو، شایسته ی این مقام اند).» ۱۲۴ هنگامی (را به یاد آر)

وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ

که کعبه را محل اجتماع و مرکز امنیت و آرامش مردم قرار دادیم. (در آن حال مقرر کردیم که) از مقام ابراهیم، محلی برای نماز انتخاب

وَاسْمِعِلْ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ

کنید، و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه ی مرا برای طواف کنندگان، اعتکاف کنندگان، رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک کنید.

﴿۱۲۵﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ

۱۲۵ زمانی (را یاد کن) که ابراهیم عرض کرد: «پروردگرا! این (سرزمین) را شهری امن قرار ده و به کسانی از ساکنان آن

مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ

که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، از انواع محصولات روزی رسان.» فرمود: «(دعای تو را مستجاب کردم) ولی هر کس

فَأَمْتَعَهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۲۶﴾

کفر ورزد، او را اندکی بهره می دهم، سپس او را به عذاب آتش گرفتار می کنم، و (این) چه بدسرنجامی ست.» ۱۲۶

۱۲۴. راهنمایی در تاریکی: یکی از بزرگترین پیامبران خدا، «حضرت ابراهیم علیهِ السلام» است. او حاضر شد برای به دست آوردن خشنودی خدا، از تمام چیزهای دوست‌داشتنی خود بگذرد؛ حتی عزیزترین چیزی که داشت؛ یعنی جان خود. او در راه مبارزه با بت‌پرستی، با عمویش - که یکی از نزدیک‌ترین افراد به او بود - قطع رابطه کرد و برای بیدار کردن مشرکان، بت‌هایشان را - که محبوب‌ترین چیز آن‌ها بودند - شکست و بدین ترتیب به آتش خشم مشرکان گرفتار شد؛ ولی به لطف خدا، کوه آتش برای او به باغ و گلستان تبدیل گشت. او در اطاعت از فرمان خدا، همسر و پسر عزیزش را در بیابانی بی‌آب‌و‌علف - که بعدها به برکت همان زن و فرزند، به شهر مکه تبدیل شد - رها کرد و آن دو را به خدا سپرد، و پس از سال‌ها که برای دیدن همسر و فرزندش به مکه بازگشت، به او دستور داده شد که پسرش را برای خدا قربان کند، و آن دو بدون هیچ تردیدی در برابر فرمان خدا تسلیم شدند. ابراهیم چنان محبوب خدا شد که خدا او را «دوست ویژه خود» انتخاب کرد و مدال افتخار «خلیل‌الله» را به او بخشید.

پس از پشت سر گذاشتن همه‌ی این مراحل و سربلند بیرون آمدن از همه‌ی امتحان‌های خدا، حضرت ابراهیم به مقامی بسیار والاتر دست یافت؛ مقامی که فقط افراد بسیار ویژه به آن دست می‌یابند؛ مقام «امامت». ابراهیم، از سوی خدا، امام و پیشوای مردم شد و مردم مأمور شدند بدون هیچ تردیدی از او پیروی کنند و قدم در راه او بگذارند. او همچون خورشیدی، برای مردم و حتی پیامبران پس از خود در آسمان امامت می‌درخشد و راه سعادت را به مردم نشان می‌دهد.

پیامبر بزرگ اسلام نیز مانند جدّ بزرگوارش، حضرت ابراهیم علیهِ السلام، پیشوایی مهربان برای همه‌ی مردم بود. او تمام سعی و تلاش خود را به کار گرفت تا مردم را از چاه نادانی و گمراهی بیرون کشیده، در آسمان خوبی‌ها به پرواز درآورد؛ ولی سرانجام عمر پر از خیر و برکت او نیز به پایان رسید و مردم، نعمت وجود او را از دست دادند. خدا اما بندگان را پس از پیامبر بدون راهنما رها نکرد و مشعل هدایت بندگان را به دست بهترین مخلوقاتش سپرد و آنان را امام و پیشوای مردم قرار داد. آری، امیر مؤمنان علی علیهِ السلام، پیشوای مردم شد، و پس از آن حضرت، فرزندان معصومش یکی پس از دیگری از سوی خدا امامت را به عهده گرفتند تا نوبت به آخرین جانشین پیامبر ﷺ رسید؛ همان کسی که مردم را از ظلم و نادانی نجات می‌دهد و صلح و عدالت را به آنان هدیه می‌کند، و اگرچه هم‌اکنون از دیده‌ها پنهان است، مانند خورشیدی که پشت ابر پنهان شده، به جهانیان فایده می‌رساند.

آری، امامت، یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خدا به انسان‌هاست؛ چون آنان با پیروی از امام، بدون هیچ سرگردانی، به سرمنزل خوشبختی می‌رسند. امام رضا علیهِ السلام در باره‌ی ویژگی‌های امام می‌فرماید: «امام، کسی است که با مردم انس می‌گیرد و با آنان مدارا می‌کند؛ همچون پدری غمخوار و برادری مهربان و مادری که برای فرزند کوچکش دلسوزی می‌کند.» اکنون این نعمت بزرگ خدا به کامل‌ترین صورت به ما مسلمانان داده شده است. خدای مهربان، بهترین مخلوقاتش را امامان و پیشوایان ما قرار داده تا ما همچون فرزندی که دست در دست پدر گذاشته و کاملاً به یاری او اطمینان دارد، با آن امامان مهربان‌تر از پدر همراه شویم و از تاریکی‌های نادانی و بی‌خبری عبور کنیم. قرآن کریم بارها به مسلمانان فرمان داده که از پیامبر ﷺ و امامان پس از او پیروی کنند، و در بسیاری از آیات قرآن به این مطلب اشاره شده است.



وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ

زمانی ز (را به خاطر آور) که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های کعبه را بالا بردند (و می‌گفتند): «پروردگارا، (این عمل را) از ما

مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ

بپذیر؛ که این تویی که (دعایم را) اجابت می‌کنی و (از نیتم) به خوبی آگاهی؛ ۱۲۷ پروردگارا، ما (دو نفر) را تسلیم خود

وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا

قرار ده و از نسل ما، امتی را (پدید آور) که تسلیم (فرمان) تو باشند و آداب عبادت (و حج) ما را به ما بیاموز و به ما لطف

إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۸﴾ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا

و عنایت فرما؛ زیرا این تویی که بسیار توبه‌پذیر و مهربانی؛ ۱۲۸ پروردگارا، در میان آنان، پیامبری از خودشان برانگیز

مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

تا آیات تورا بر آنان بخواند و به آنان کتاب (آسمانی) و حکمت را یاد دهد و آنان را پاکیزه کند؛

وَيُزَكِّهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۲۹﴾ وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ

زیر این تویی که شکست‌ناپذیر و حکیم هستی. ۱۲۹ جز کسی که خود را به

مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا

نادانی زده، چه کسی از آیین ابراهیم روی می‌گرداند؟ بی‌شک ما او را در دنیا برگزیدیم

وَأَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۳۰﴾ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ

و مسلماً در آخرت از شایستگان خواهد بود. ۱۳۰ آن زمان (برگزیده شد) که پروردگارش به او فرمود: «تسلیم

قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۱﴾ وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ

(خواست و فرمان من) شو. او عرض کرد: «(با تمام وجود)، در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم. ۱۳۱ ابراهیم و یعقوب، فرزندان

وَيَعْقُوبُ يَلْبِغِيَنَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ

خود را به آن (آیین، یعنی اسلام و تسلیم در برابر خداوند) سفارش کردند (و گفتند): «فرزندانت، خداوند این دین را برای شما

إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۲﴾ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ

برگزید؛ پس مبادا جز با حال تسلیم (در برابر خدا) از دنیا بروید. ۱۳۲ آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما

الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ

حاضر بودید؟ (پس به چه دلیل می‌گویید که یعقوب فرزندان را به یهودیت سفارش کرد؛ در حالی که در آن زمان به

إِلَهًا وَالْإِلَهَ آبَاؤُكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا

فرزندانش گفت: «پس از من، چه چیزی را می‌پرستید؟» گفتند: «خدای تو و خدای نیاکانت ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را

وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا

می‌پرستیم که خدایی یگانه است و ما تسلیم او هستیم. ۱۳۳ آنان، جماعتی بودند که دورانشان سپری شد. کلرای آن‌ها،

كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۴﴾

برای خودشان است، و کلرای شما، برای خودتان است و شما در بهره‌ی کلرایی که می‌کردند، بازخواست نخواهید شد. ۱۳۴

۱۲۷. پروردگارا، از ما بپذیر: زندگی ما، مجموعه‌ای از کارهای گوناگون است و ما در هر لحظه، مشغول به کاری هستیم. کارهای ما به سه دسته تقسیم می‌شوند: خوردن، خوابیدن، راه رفتن، نفس کشیدن و کارهایی مانند این‌ها که مباح هستند؛ یعنی نه ثواب دارند و نه گناه. گروه دُوم، کارهای بد هستند؛ اعمالی که باعث خشم خدا می‌شود و برای آن‌ها مجازات معین شده است؛ دروغ، غیبت، نگاه به نامحرم و .... از این گروه است. دسته‌ی سوّم، کارهای خوب هستند که باعث خشنودی خدا و اعطای پاداش از طرف او می‌شود.

از نظر دین، کارهای مباح، حسابی ندارند و حساب کارهای بد مشخص است؛ اما کارهای خوب باعث سعادت ما می‌شوند و ما برای رسیدن به هدف نهایی‌مان یعنی بهشت جاوید، به آن‌ها نیاز داریم. از قرآن کریم و سخنان پیشوایان مهربانان می‌فهمیم که کارهای خوب هنگامی اثر خود را در زندگی ما می‌گذارند که از سوی خدا «قبول» شوند؛ مانند مهر قبول بر کارنامه‌ی دانش‌آموزان که نشان‌دهنده‌ی تأیید زحمات آنان است و بدون آن، نمره‌های آن‌ها، هرچند عالی، بی‌اعتبار است. آری، کارهای خوب ما هر قدر هم در ظاهر مهم و باارزش باشند، هنگامی برای ما سودمند هستند که قبول شوند؛ زیرا عمل ما به تنهایی، مانند مجسمه‌ای است که ظاهری آراسته دارد؛ ولی اثری از روح و جان در آن دیده نمی‌شود، و این نیت ماست که به کارهایمان روح می‌بخشد. برای مثال، نماز که برترین عبادت است، اگر برای خشنودی شخصی غیر از خدا خوانده شود، باطل و بیهوده است، و هنگامی قبول می‌شود که برای رضایت خدا خوانده شود. حضرت ابراهیم علیه السلام، و فرزند گرامی‌اش حضرت اسماعیل علیه السلام، دو پیامبر بزرگ بودند که خدا از آن‌ها به نیکی یاد کرده است. آن دو در مقدس‌ترین مکان زمین، خانه‌ی خدا را برای عبادت مردم بازسازی کردند؛ ولی هرگز به کار خود مغرور نشدند و با فروتنی به درگاه خدا عرضه داشتند: پروردگارا، این عمل را از ما بپذیر.

در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «روزی ابلیس نزد حضرت موسی علیه السلام آمد و سخنانی بین آن دو رد و بدل شد. در آن میان، حضرت موسی علیه السلام فرمود: بگو ببینم کدام گناه است که اگر انسان‌ها مرتکب آن شوند، تو بر آن‌ها مسلط می‌شوی. او گفت: هنگامی که به خودشان مغرور شوند و کارهای خوبشان را زیاد بشمارند و گناهانشان در نظرشان کوچک به حساب آید، من بر آن‌ها مسلط می‌شوم.» پس لازم است که همه‌ی ما پس از هر کار خوبی که برای خشنودی خدا انجام می‌دهیم، با فروتنی به خدا بگوییم: پروردگارا، از ما بپذیر.

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ

(اهل کتاب به مردم) گفتند: «یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید.» بگو: «(نه؛ بلکه از) آیین ابراهیم حق‌گرا

حنیفاً و ما کان من المشرکین ﴿۱۳۵﴾ قولوا ءامنا بالله و ما

(پیروی می‌کنیم)؛ او از شرکان نبود.» ۱۳۵ بگوئید: «به خداوند و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم

انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق

و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و (پیامبران از) نوادگان (یعقوب) نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی

و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی التبیون

و پیامبران (دیگر) از جانب پروردگراشان داده شده، ایمان آوردیم. میان هیچ یک از آنان (در این که حق‌اند

من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون ﴿۱۳۶﴾

و از جانب خدا مبعوث شده‌اند) فرق نمی‌گذاریم و در برابر خدا تسلیم هستیم.» ۱۳۶

فان ءامنوا بمثل ما ءامنتم به فقد اهتدوا و ان تولوا فانما

پس اگر آنان (نیز) به آنچه که شما ایمان آورده‌اید، ایمان آورند، قطعاً هدایت می‌یابند، و اگر روی گردانند، (بدانید که) آنان فقط در دشمنی و مخالفتی شدید.

هم فی شقاق فسیکفیکهم الله و هو السميع العليم

(با حق) به‌سر می‌یرند (و در جست‌وجوی حقیقت نیستند)؛ پس خداوند، خودشان را از تو دور خواهد کرد؛ و نوست

صبغة الله و من احسن من الله صبغة و نحن له

که بسیار شگوا و داناست. ۱۳۷ (ما به خدا ایمان می‌آوریم، و به راستی که خدا (روح و جان) ما را (با یتکاپوستی و تسلیم محض در برابر خود) رنگ‌آمیزی

عبدون ﴿۱۳۸﴾ قل اتحاجوننا فی الله و هو ربنا و ربکم

و عباد کرده است، و چه کسی بهتر از خدا (چنین) رنگ‌آمیزی خاصی دارد؟ (برای همین،) ما (تنها) او را می‌پرستیم. ۱۳۸ بگو: «آیا در بازی خدا (و لطف

ولنا اعمالنا و لکم اعمالکم و نحن له مخلصون ﴿۱۳۹﴾

و عبادش به پیامبر اسلام) با ما بحث و جدل می‌کنید؟ در حالی که او پروردگار ما و پروردگار شماست، و کارهای ما برای خودمان و کارهای شما برای خودتان

ام تقولون ان ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب

است و (ما برای این لطف و عطا، شایسته‌تریم؛ زیرا) ما (بر خلاف شما، عبادتگاه را) برای او خالص کرده‌ایم. ۱۳۹ آیا شما (اهل کتاب) می‌گوئید که ابراهیم و

والاسباط کانوا هودا اَوْ نَصَارَى قُلْ ءانتُمْ اعلم ام الله

اسماعیل و اسحاق و یعقوب و (پیامبران از) نوادگان (یعقوب)، یهودی یا مسیحی بودند؟ (به آنان) بگو: «شما بهتر می‌دانید یا خدا؟ چه کسی سم‌گرا تر از

و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله و ما الله

آن‌کس است که گواهی و شهادتی را که از (طرف) خدا (در کتاب‌های آسمانی اش) دارد، کتمان می‌کند؟! (بنابراین، از کتمان حقیقت بهره‌برداری و بداندیک که)

بغافل عما تعملون ﴿۱۴۰﴾ تلك امة قد خلت لها ما کسبت

خداوند از کارهایتان غافل نیست.» ۱۴۰ آنان، جماعتی بودند که دورانشان سپری شد. کارهای آن‌ها، برای خودشان است،

ولکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا يعملون ﴿۱۴۱﴾

و کارهای شما برای خودتان است و شما در بازی کارهایی که می‌کردند، بازخواست نخواهید شد. ۱۴۱

۱۳۸. رنگ‌آمیزی ویژه‌ی خداوند: از زمانی که چشمان ما به جهان باز شده است، تفاوت اشیاء گوناگون را حس کرده‌ایم. اندازه، شکل، دما و ... عوامل گوناگونی هستند که به ما کمک می‌کنند تفاوت اشیاء را بفهمیم. یکی از این عوامل، رنگ اشیاء است. جهان پیرامون ما، از رنگ‌های متنوعی تشکیل شده، و این یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداست. ما نیز به چیزی که می‌سازیم، رنگ خاصی می‌زنیم، و با این رنگ‌آمیزی، آن را از چیزهای دیگر جدا می‌کنیم و به آن معنای ویژه‌ای می‌بخشیم. حتی گاهی دو چیز مثل هم که رنگشان متفاوت است، هر یک حس خاصی را پدید می‌آورند. مثلاً لباسی که بر تن داریم، اگر سفید باشد، یک پیام دارد، و اگر قرمز باشد، حس دیگری ایجاد می‌کند. ما انسان‌ها نیز رنگ‌های متفاوتی داریم؛ سفید، سیاه، زرد و سرخ. اما هنگامی که با یکدیگر روبه‌رو می‌شویم، این رنگ پوست ما نیست که ما را با یکدیگر مرتبط می‌کند؛ بلکه ما با چیزی فراتر از آن یعنی عقیده و شخصیت خود با دیگران رابطه برقرار می‌کنیم. ما هنگامی با کسی احساس آسودگی می‌کنیم که عقاید و روحیایمان مانند او باشد؛ هرچند رنگ پوستمان تفاوت کند. بنابراین می‌توان عقیده و شخصیت هر کس را رنگ مخصوص او دانست. در این صورت، رنگ‌های اعتقادی انسان‌ها بسیار بیشتر از رنگ‌های ظاهری آن‌هاست، و هر گروهی با عقیده‌ای خاص، رنگ ویژه‌ی خود را دارد. در لابه‌لای این همه رنگ، خدا به گروهی از بندگان رنگ خاصی بخشیده است؛ رنگی که آن‌ها را از دیگران جدا می‌کند و به آنان درخشش ویژه‌ای می‌بخشد. آن رنگ زیبا، «یکتاپرستی و تسلیم شدن در برابر خدای یگانه» است.

آری، تسلیم‌شدگان خدا، در میان مردم زندگی می‌کنند؛ ولی مانند آن‌ها نیستند؛ زیرا انگیزه‌ی تلاش بسیاری از مردم، رسیدن به لذت‌ها و هوس‌هاست؛ ولی هدف یک مسلمان حقیقی در زندگی، جلب رضایت خداست و برای او تفاوتی ندارد که حرکت در این راه، همراه با خوشی و سلامت باشد یا سختی و مشقت. پیروان واقعی پیامبران، همگی یک رنگ دارند. پیروان راستین نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد ﷺ در این زمان، ما هستیم که دین خدا را پذیرفته‌ایم و افتخارمان این است که روح و جانمان را خداوند به رنگ اسلام و یکتاپرستی درآورده است. برای ما مهم نیست که پوست برادر مسلمانان چه رنگی باشد؛ بلکه این رنگ دل و جانمان است که دست‌هایمان را درهم می‌فشارد و ما را با هم متحد می‌کند. تاریخ اسلام، گواه این است که رنگ پوست مردم، ذره‌ای نزد پیشوایان ما اهمیت نداشته، و مهم، رنگ دل و جان آنان بوده است. بلال حبشی، آن مسلمان پراستقامت و مؤذن پیامبر ﷺ، و عابس بن شیبب شاکری، یکی از شهدای سرافراز کربلا، دو نمونه از صدها نمونه‌ی بزرگ‌مردان تاریخ‌اند که اگرچه پوستی سیاه داشتند، جان و دلشان چنان رنگ خدایی به خود گرفته بود که تا همیشه چشم‌های آزادگان جهان بدان‌ها خیره است.